

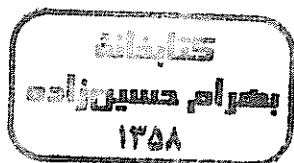
گفتگو با تاریخ

نورالدین کیاٹوری

www.iran-archive.com

بسم الله الرحمن الرحيم

www.iran-archive.com



گفتگو با تاریخ

نورالدین کیانوری

www.iran-archive.com

بهار ۱۳۷۶

مؤسسه فرهنگی - انتشاراتی نگره

www.iran-archive.com

گفتگو با تاریخ

نورالدین کیانوری

ناشر: نشر نگره

چاپ اول: بهار ۱۳۷۶

حروفچینی: نگره

چاپ، لیتوگرافی و صحافی: ستاره

تیراژ: ۵۰۰۰ نسخه

فهرست مطالب

۷	* مقدمه ناشر
۳۳	* تاریخ و تاریخ‌نویسی
۱۷۸	.. قضایای حزب ایران
۲۰۱	.. درباره نقش بریتانیا در روی کار آوردن رضاخان
۲۰۷	.. دوران پادشاهی محمدرضا شاه
۳۶۸	.. تدارک کودتا

مقدمه ناشر

آدمی در «حال» می‌زید و چشم به «آینده» دارد. تاریخ به «گذشته» می‌نگرد. اما انسان و جوامع انسانی را از تاریخ گریزی نیست چرا که شناخت هویت و آگاهی از موقعیت و شرایطی که در آن زندگی می‌کنیم و ساختن آینده، بدان سان که از خطاها و اشتباهات گذشته پرهیز شود، بدون شناخت درست گذشت ناممکن است. هم از این روی، از دیرباز و در تمامی تمدن‌های بشری، انسان‌ها و جوامع گوناگون برای شناخت و آگاهی بر هویت و درک موقعیت خویش و نیز برای تعیین مسیر و راه آینده خود در تاریخ نگریسته‌اند تا از حکمتی که در سینه تاریخ و تجربه‌های بشری نهفته است، در حد بصیرت خود، بهره‌گیرند. تاریخ، انباشت تجربه‌ها و آزمون‌های بشری بر عرصه گیتی و راوی تلاش آدمی در قلمرو فرهنگ و زندگی است و برای آنان که چشم بینا و گوش شنوا و خرد و آگاهی و توانایی نقد و نقادی دارند، معلمی حکمت آموز است. حکمت آموزی تاریخ و روایت گذشتگان چندان است که در کتب آسمانی برای آموزش و تذکر و تربیت و تنبّه صاحبان بصیرت از مثال‌ها و شواهد تاریخی بهره گرفته شده است. در قرآن مجید اشارات بسیاری به تاریخ گذشته اقوام وجود دارد و بر ویژگی حکمت آموزی تاریخ تأکید شده است «و پیش از شما سنت‌ها و راه و رسم‌هایی بوده است. پس در زمین گردش

کنید و ببینید که پایان کار تکذیب کنندگان چگونه بوده است». (آل عمران، ۱۳۷)

ابوالفضل بیهقی مؤلف تاریخ بیهقی در همین معنا می نویسد «تاریخ خزان اسرار امور است ... و هر که از علائم تواریخ اعراض کند دست زمانه بر وی دراز شود ... هر که در تاریخ تأمل کند در هر واقعه که او را پیش آید نتیجه عقل جمله عقلای عالم به وی رسیده باشد». مؤلف مفتاح السعادة و مصباح السیاده هدف تاریخ را «آشنایی بر حالات گذشتگان» می داند و می نویسد «عبرت گرفتن از این حالات و پند پذیرفتن از آنها و دستیابی به ملکه تجربه ای که انسان را بر دگرگونی های زمان آگاه کند و از زیان هائی که گذشتگان بدان مبتلا گشته اند برکنار دارد بر سودهایی که بر گذشتگان حاصل شده است به سوی انسان طیه کند»^۱

حافظه هر فرد بخش مهمی از هویت او و حاوی تجربه ها و دانسته های اوست و از این رو حافظه هر کس بر خرد و آگاهی و بینش او و از این رهگذر بر زندگی و آینده او نقشی پر رنگ برجای می گذارد. تاریخ، حافظه جمعی جوامع بشری است و هر جامعه با خود آگاهی و وقوف بر تاریخ خود - که حافظه جمعی و مشترک اوست - هویت خویش باز می شناسد و بر ابعاد و ویژگی های آن آگاهی می یابد. جوامع بشری در پرتو بصیرت تاریخی که راه بر تکرار خطاها و اشتباهات می بندد، توان ها و قابلیت های خویش را باز می شناسد و این روند به ویژه برای نسل جوان اهمیتی مضاعف دارد. گذر زمان و زمانه، گذر نسل ها و تجربه ها است و با هر گردشی در تاریخ، نسل جوان تری پدید می آید که در تجربه های نسل های پیش از خود حضور ندارد و تنها با نگرستن در تاریخ و

۱. به نقل از علم تاریخ در اسلام - صادق آینه وند، ناشر وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

خودآگاهی تاریخی است که بر گذشته خود وقوف یافته و هویت خود را درمی یابد.

تاریخ، روایت کننده گذشته مشترك و تجربه های واحد ملت ها است و آگاهی بر گذشته مشترك، زمینه ساز وحدت ملی و فرهنگی است و از این رو است که گذشته مشترك و آگاهی بر تاریخ مشترك را یکی از مؤلفه های اصلی هویت و وحدت ملت ها و جوامع می دانند. حذف تاریخ از آگاهی جمعی و فرهنگ ملی بدان می ماند که حافظه فردی انسانی را از میان برداریم که در هر دو مورد کار به انحلال هویت و شخصیت می انجامد. تحریف تاریخ یک ملت یا جامعه نیز آسیب پذیری آن ملت و جامعه را به دنبال دارد و چه بسا که بی اعتنائی به تاریخ یا تحریف آن نتایج دردباری را بر ملت ها تحمیل کرده است.

نگریستن در تاریخ، نگریستن در خویشتن جمعی است و آدمی از آغاز شکل گیری تمدن بشری ناگزیر از نگریستن در خویشتن و حافظه جمعی خود بوده است. بر این زمینه، تاریخ نویسی به شیوه های گوناگون و در قالب و سطوح مختلف از اساطیر و قصه و روایت و خاطره فردی تا متن های عمومی و تخصصی و آکادمیک، در تمدن بشری پیشینه ای دیرینه دارد. اما پیشینه «تاریخ» همچون علمی روش مند و استوار بر متدولوژی تعریف شده تحقیق و بررسی، همچون علمی که فراتر از روایت ها و خاطرات و اسناد و مدارك، داده ها را گرد آورده، طبقه بندی کرده، در بوته نقد و بررسی علمی و روش مند، سنجیده و بر مبنای روش علمی، تصویری، منقح و پیراسته و نزدیک به اصل و تحلیلی جامع و درست به دست دهد بیش از یک قرن و نیم نیست. سابقه «فلسفه تاریخ» را در آثار فلاسفه یونان باستان، رشد و ارتقاء آن را در آثار مورخان و فلاسفه

اسلامی، شکل‌گیری آن را در دورهٔ رنسانس و اوج‌گیری آن را در آثار فلاسفهٔ خردگرای اروپا در قرون ۱۷ و ۱۸ می‌توان دید اما تاریخ، همچون علم روش‌مند و عینی و مشخص در قرن نوزدهم به قلمرو علوم انسانی پیوست و از این دوران بود که تاریخ نویسی علمی رو به تکامل نهاد.

تاریخ نویسی برای رسیدن به علم تاریخ موانع بسیاری را در راه داشته است که از مهم‌ترین آنها می‌توان به تأثیرگذاری ذهنیت راوی در روایت و ذهنیت و دیدگاه مورخ در اثر او اشاره کرد. آدمیان از دیرباز تاریخ نوشته‌اند و ادعای آن را داشته‌اند که تصویری عینی و واقعی و بی‌طرفانه از رویدادها و واقعیت‌ها به دست می‌دهند. اما جامعه‌شناسی تاریخی، که خود محصول تکامل مرحله‌ای از تاریخ نویسی است، در این ادعا به تردید نگرست و نقد و بررسی‌ها نشان داد که هرکس از دیدگاه خاص خود و از منظر خویش به جهان و به رویدادها و تاریخ می‌نگرد و جهان و تاریخ را چنان‌که با منظر ذهنی او می‌خواند، درمی‌یابد و تحلیل و تفسیر می‌کند و ارائه می‌دهد. شناخت آدمی به‌ویژه در قلمرو علوم انسانی، حاصل و برآیند ذهن و عین است و به ذهنیت فاعل شناسایی که آدمی است، مشروط است. ذهنیت، منظر و دیدگاه آدمی که راوی تاریخ است، همواره محدود، مشروط و نسبی است. آدمی از دیدگاه خود و متناسب با شرایط و موقعیت اجتماعی و فرهنگی و روان‌شناختی و متناسب با منافع و علائق فردی و جمعی خود و در حد دانش خود به تاریخ می‌نگرد و از منظر حال خود، گذشته را درمی‌یابد و از این رو است که تحریف تاریخ، گرچه گاه آگاهانه و عمدانه و در پی مقاصد خاص است، اما اغلب ریشه در تأثیرگذاری منظر و دیدگاه‌نگرنده، راوی و مورخ دارد. در این میان خاطرات شخصیت‌هایی که در حوادث تاریخی یک دوران نقش

داشته اند، گرچه برای مورخان و علاقمندان به تاریخ، اسنادی با ارزش بشمار می روند اما بیش از دیگر اسناد و داده ها و مدارک تاریخی از دیدگاه و منظر و ذهنیت و موقعیت و منافع و علائق فردی و اجتماعی راویان تأثیر می پذیرند و نقش ذهن و روان شناسی و ساختار شخصیتی راوی در آن چه روایت می کند، بسیار پررنگ است. در چنین متونی راویان عامدانه یا ناآگاه تنها بخش ها و ابعادی از رخدادها و واقعیت ها را، بدان سان که خود دریافته اند و یا بدان سان که به سود خود می پندارند بیان می کنند، چشم بر رویدادهایی می بندند و واقعیت هایی را کتمان می کنند. هم از این رو است که در این گونه متن ها، علاوه بر تاریخ، منظر و دیدگاه راویان را نیز می توان دید و به همین دلیل بدون شناخت و نقد منظر و دیدگاه و نقش و موقعیت راویان نمی توان درباره روایت آنان داوری درست و جامعی به دست داد.

اما به رغم موانعی که در راه رشد و تعالی تاریخ نویسی وجود داشته است، همان گونه که اشاره شد تاریخ نویسی در تمامی تمدن های بشری از دلمشغولی های اصلی آدمیان بوده است و در تمدن اسلامی نیز پیشینه ای پر بار و دیرینه دارد تا آنجا که برخی برآنند که در تمدن اسلامی «ظهور علم تاریخ با ظهور اسلام ملازمیت تام داشته»^۱ است و «اشاره به ماهیت و هدف و شیوه علم تاریخ در اسلام مسبوق به همان آغاز ظهور اسلام است و آن را می توانیم در قرآن کریم و در میان احادیث پیامبر بیابیم».^۲

تاریخ نویسی در تمدن اسلامی همپای گسترش دین اسلام از شبه

۱. علم تاریخ در اسلام - صادق آینه وند - ص ۱۳ - ناشر وزارت ارشاد اسلامی - اسفند ۱۳۶۴.

۲. فلسفه تاریخ ابن خلدون - محسن مهدی ترجمه مجید مسعودی - ص ۱۷۰ - بنگاه نشر و ترجمه و نشر کتاب - ۱۳۵۲.

جزیره عربستان به دیگر نقاط دنیا رشد و ارتقاء یافت. از «عبدالله بن ابی رافع» کاتب امام علی (ع) و عوانه بن حکم (متوفا به سال ۱۴۷ هجری) که اثری به نام «کتاب التاریخ» را تألیف کرد و محمد بن اسحاق (متوفا به سال ۱۵۱ هجری)، تا آثاری که در سده ۱۴ هجری تألیف شد، مورخان مسلمان بر بستر تمدن اسلامی آثار پرکاری در تاریخ نویسی پدید آورده اند که از متون ارزشمند تمدن بشری بشمار می روند. مسلمانان در رشته ها و شعب مختلف تاریخ نویسی از مغازی و سیره و رجال و مقاتل و تراجم و طبقات و فتوح و خراج و انساب گرفته تا تاریخ بلاد و شهرها و جنگ ها و حرفه ها و تاریخ فرقه ها و ادیان و مذاهب و نیز در نگارش تاریخ عمومی و سیاسی صدها اثر با ارزش به زبان های فارسی و عربی تألیف کرده اند که برخی از آنها به عنوان گنجینه های علوم انسانی و فلسفه در جهان شناخته شده اند. تنوع و کثرت و کیفیت متعالی متون تاریخی مسلمانان نشانه اهمیت و توجهی است که در تمدن اسلامی برای تاریخ و تاریخ نگاری قائل بوده اند. آثار مسلمانان و به ویژه ایرانیان در زمینه تاریخ عمومی و تخصصی و فلسفه تاریخ در پیشرفت علوم انسانی در تمدن بشری نقش و تأثیر مهمی داشته و تاریخ نویسی و تحقیق در ملل و نحل و فرق و مذاهب در تمدن اسلامی و ایران بعد از اسلام از شعبه های مهم دانش بشری به شمار می رفته است.

در بستر تمدن اسلامی آثار برجسته ای چون تاریخ یعقوبی (احمد بن ابی یعقوب - قرن سوم هـ) - تاریخ طبری - تاریخ الامم و الرسل (محمد بن جریر بن کثیر طبری، ۲۲۴ - ۳۱۰ هـ) - مروج الذهب، (علی بن الحسین مسعودی، ۲۸۷ - ۳۴۵ هـ) - مقدمه ابن خلدون، الملل و النحل (عبدالکریم شهرستانی - ۵۴۸ هـ) - الکامل فی التاریخ (ابن اثیر، ۶۳۰ هـ)

- غرر اخبار ملوک (ثعلبی، ۴۲۹ هـ) - تاریخ بلعمی (ابوعلی بلعمی، ۳۶۶ هـ) - تاریخ بیهقی (ابوالفضل بیهقی، ۴۷۰ هـ) - تاریخ جهانگشا (عطا ملک جوینی، ۶۸۱ هـ) - روضة الصفا (میرخواند، ۹۰۳ هـ) - جامع التواریخ (رشیدالدین فضل الله، ۷۱۸ هـ) جهانگشای نادری (مهدی خان استرآبادی) - زبدة التواریخ (حافظ ابرو، ۸۳۴ هـ) - ناسخ التواریخ (محمدتقی سپهر) - عالم آرای عباسی (اسکندر بیگ منشی، ۱۰۴۳) عالم آرای امینی (فضل الله روزبهان، ۹۲۷ هـ) و صدها اثر برجسته دیگر در رشته های گوناگون تاریخ تألیف شد. تنوع و کثرت آثار مورخان مسلمان و به ویژه آثار مسلمانان ایرانی، به زبان فارسی و به نظم و نثر، دامنه ای چنان گسترده دارد که حتی تدوین فهرست و محتوای این آثار می تواند موضوع رساله های تحقیقی باشد. در تمدن اسلامی ایران تاریخ نویسی به شرح و توصیف و گزارش و تحلیل تاریخ گذشته محدود نشده و کتب تاریخی اغلب علاوه بر تاریخ، حاوی حکمت و فلسفه و جامعه شناسی و آموزش های دینی و اخلاقی بوده اند. بسیاری از مورخان ایرانی از زمان نگارش «تاریخ سیستان» در عصر سامانی و «تاریخ بیهقی» در عصر غزنوی به بعد همراه با نقل و روایت تاریخ، اعتقادات و باورهای دینی و اخلاقی و فلسفی و اجتماعی و خرد و حکمت اسلامی را در آثار پربار خود آورده اند و از این زاویه است که برخی متون تاریخی مسلمانان و به ویژه ایرانیان ارزشی چندجانبه دارد و حتی برخی از آنها در نظم و نثر فارسی از نظر ادبی آثاری برجسته اند و به عنوان مثال اثری چون تاریخ بیهقی از زمان نگارش خود در قرن پنجم هجری تاکنون بر قلّه ادبیات متشور فارسی می درخشد.

اما به رغم این در بسیاری از آثار و به ویژه در آثاری که مورخان

درباری به دستور پادشاهان یا قدرتمندان محلی تألیف کرده اند، نقش مردمان و نهضت های مردمی در تاریخ یا نادیده گرفته شده و یا تحریف شده است. این گونه مورخان در آثار خود هویت و سنت های مردمی و مذهبی مردم را نادیده گرفته و بر زندگی مردمان چشم بسته اند. سعدی گفته بود: «این که در شه نامه ها آورده اند - رستم روین تن و اسفندیار - تا بدانند این خداوندان ملک - کز بسی خلق است دنیا یادگار» اما مورخان که به دستور «خداوندان ملک» تاریخ می نوشتند و از منظر حاکمان به تاریخ می نگریستند از خلق غفلت داشتند و هر جا که به ناچار از مردم و حرکت های مردمی می نوشتند تصویری گزیده و تحریف شده به دست می دادند. تاریخ را شرح فتوحات شاهان می دانستند و تذکره اربابان قدرت و نه بستر حرکت مردمان و از این روی بود که در این گونه آثار نشانی از مردم و هویت ملی و مذهبی آنان دیده نمی شود.

در عصر مشروطه در جهان نگری ایرانیان به دلایل گوناگون تحولاتی رخ داد و هم در این زمان بود که اولین تأثیرات خردگرایی، لیبرالیسم و ناسیونالیسم از فرهنگ اروپای غربی به ایران راه یافت و این نگرش تأثیر خود را بر تاریخ نویسی ایران نیز بر جای گذاشت. آشنایی با فرهنگ غربی توجه تاریخ نویسان ما را به مطالعه زندگی مردمان برانگیخت و آنان را با شیوه های علمی و عینی تحقیق و بررسی در تاریخ آشنا کرد، اما تقلید از الگوها و قوالب اندیشه غربی را نیز رواج داد و قوالبی را پدید آورد که مورخان ما را از دیدن بسیاری از واقعیت های جامعه ما بازداشت. برخی از غربیان به تاریخ معاصر ایران پرداختند و در این زمینه آثاری نوشتند. اینان به دو گروه مأموران مستقیم استعمار و محققان مستقل تقسیم می شوند، اما هر دو گروه قوالب لیبرالیسم غربی را بر تاریخ ایران تحمیل

کردند و از آن منظر به تحلیل و بررسی و داوری برخاستند. از ایرانیانی که به نگارش تاریخ معاصر در این دوره پرداختند گروهی از اعضاء فراماسونری بودند و گروهی مستقل و دارای گرایشات ملی گرایانه. فراماسونرها ایران را در وابستگی به قدرت های سلطه گر غربی می خواستند و هواخواه تقلید مطلق از الگوهای غربی بودند. مورخان مستقل گرچه آرزوی استقلال کشور را در سر داشتند اما از نظر فکری و فرهنگی از لیبرالیسم و خردگرایی غربی متأثر بوده و در همان قالب و از همان منظر به جامعه خودی و تاریخ ما می نگریستند. اینان را می توان اسلاف ملیونی دانست که در دهه های بعدی در صحنه سیاسی ایران فعال شدند. چند اثر مهم تاریخی این دوره از آن جمله تاریخ مشروطه و تاریخ ۱۸ ساله آذربایجان، تاریخ بیداری ایرانیان، تاریخ احزاب سیاسی، زندگی احمدشاه و تاریخ مشروطه و تاریخ ۲۵ ساله ایران حسین مکی را این گروه نوشتند. در آثار اینان نیز نقش مردم و هویت مذهبی آنان اغلب نادیده گرفته می شد.

با کودتای رضاخان ۱۲۹۹ و استقرار دیکتاتوری او از ۱۳۰۴ به بعد دستاوردهای انقلاب مشروطه در عرصه آزادی های مدنی و اجتماعی و سیاسی بر باد رفت. دیکتاتوری رضاخانی با تکیه بر انگلستان و در اواخر آلمان می کوشید تا با اعمال سرکوب فیزیکی و خشونت و زور جامعه ایرانی را به تقلید از جوامع غربی وادار کند. دیکتاتوری رضاخانی که در قالب سلطانی مستبد جلوه می کرد، توجیه ایدئولوژیک و فرهنگی خود را در وطن پرستی و ناسیونالیسم افراطی و شوونیسم می جست و برای مشروعیت بخشیدن به نظام ستم شاهی و دیکتاتوری و برانگیختن احساسات شوونیستی، ایران قبل از اسلام و نظام شاهنشاهی را تبلیغ کرده

و به عنوان الگوی مطلوب و متناسب با جامعه ایرانی معرفی می کرد. بر بستر این تفکر بود که موجی تازه در تاریخ نویسی ایرانی پدید آمد که به تاریخ ایران قبل از اسلام می پرداخت و آن را چون «عصر طلایی» و دوران عزت و اقتدار و پیشرفت ایرانیان در پرتو نظام شاهنشاهی معرفی می کرد. توجه به تاریخ ایران قبل از اسلام در این دوره زمینه ای برای ترجمه و تألیف کتاب هایی درباره ایران قبل از اسلام فراهم کرد که از آن میان می توان به کتاب مشیرالدوله پیرنیا، آثار ابراهیم پورداود، ذبیح ... سپهری، دکتر محمد معینی، دکتر زرین کوب، رضا زاده شفق، پیرنیا و ... اشاره کرد.

جنگ جهانی دوم و ورود قوای متفقین به ایران در شهریور ۱۳۲۰ به دیکتاتوری رضاخانی پایان داد و از شهریور ۲۰ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ فرصتی پدید آمد که احزاب و سازمان های سیاسی در عرصه جامعه ایرانی فعال شوند. نهضت ملی برای ملی کردن صنعت نفت زمینه ساز رشد ملیون و تفکر ملی شد و از این رهگذر دو سازمان مهم سیاسی ایران آن روزگار «جبهه ملی و احزاب آن» و «حزب توده» پا گرفتند. جبهه ملی توسعه ایران را در نظامی می جست که با حفظ استقلال کشور و دموکراسی غربی از الگوهای فکری و فرهنگی اروپایی تبعیت کند و حزب توده اندیشه ها و برنامه های خود را از اتحاد شوروی آن زمان می گرفت. این دو دیدگاه در تاریخ نویسی و نگارش تاریخ نیز تأثیر گذاشتند. گرایش اول، مورخان ملی گرا را پدید آورد و گرایش دوم به تألیف و انتشار آثاری منجر شد که قالب ها و چارچوب های مارکسیسم روسی بر آن حاکم بود. ملی گرایان همچنان که اسلافشان در عصر انقلاب مشروطه از منظر لیبرالیسم و خردگرایی و ناسیونالیسم به تاریخ می نگریستند و هویت دینی

مردم و نقش مردم را در تاریخ نادیده می گرفتند و گرایش چپ که در آن زمان در حزب توده تجلی می یافت، تاریخ را از منظر منافع حزب و شوروی و ماتریالیسم تاریخی به روایت استالین، تحلیل و بازسازی می کرد. از ویژگی های مهم و برجسته مارکسیسم روسی در آن روزگار را دگماتیسم و تحمیل مفاهیم و قوالب از پیش تعیین شده بر واقعیت ها می دانند. در این شیوه اندیشه مفاهیم و قالب ها و نتایج از پیش تعیین شده است و کار مورخ تنها آن است که واقعیت ها و داده های تاریخی را چنان تحریف کند که به قالب آن مفاهیم و قالب های تنگ و خشک درآیند. الگوبرداری از این شیوه از سویی و نگارش کتاب هایی که در آنها منافع حزب، تبلیغ اهداف حزبی و بزرگ کردن شخصیت های حزبی بر بیان واقعیت ها مرجح بود، را می توان از سوی دیگر مهم ترین مشخصه آثاری دانست که حزب توده درباره تاریخ معاصر ایران، تدوین و منتشر کرده است.

کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به آزادی های اجتماعی و سیاسی پایان داد. حکومت شاه از سال ۱۳۴۱ به بعد پایگاه های قدرت و دیکتاتوری خود را استحکام بخشید. در داخل کشور جز در یکی دو مورد، هیچ اثر با ارزشی از هیچ زاویه ای در زمینه تاریخ معاصر نوشته نشد. احزاب و سازمان های سیاسی به بن بست رسیدند و در این میان بود که طلیعه های انقلاب اسلامی شکل گرفت. در این دوره بود که در زمینه تاریخ نویسی اندیشه های تازه ای مطرح شد. جلال آل احمد در کتاب غرب زدگی کوشید تا نگاهی تازه را در تاریخ نویسی مطرح کند. هرچند که کتاب او مسایل دیگری را دنبال می کرد. تحقیقاتی نیز درباره نهضت مشروطه مانند ایدئولوژی مشروطیت از فریدون آدمیت به چاپ رسید که دنباله همان

تفکرات لیبرالیستی بود.

از چند اثر که بگذریم یکی از ویژگی‌های تاریخ‌نویسی ایران از مشروطه تا انقلاب اسلامی را می‌توان در این دیدگاه دید که مورخان ملی و درباری و چپی نقش مذهب و هویت مذهبی فرهنگ ایرانی را نادیده می‌گرفتند و از این رو نمی‌توانستند حرکت‌های مردم ما را در تاریخ بررسی کنند و چنین بود که بخش مهمی از گرایش‌های عامل در تاریخ ایران از نظر این مورخان پنهان می‌ماند و قالب‌های مارکسیستی یا غربی آنان قادر به درک نقش مذهب و هویت دینی فرهنگ ما نبود.

از پیروزی انقلاب اسلامی تا امروز توجه و اقبال ایرانیان و به ویژه جوانان به مطالعه و شناخت و بررسی تاریخ معاصر به نحو چشمگیری رو به افزایش و گسترش داشته است تا حدی که می‌توان گفت توجه به تاریخ و تاریخ‌نویسی و به ویژه اقبال به مطالعه و شناخت تاریخ معاصر در ایران هرگز تا این حد نبوده است. کسانی که در حوادث تاریخ معاصر نقش داشته‌اند، به نگارش و انتشار خاطرات خویش در داخل و خارج از کشور همت گماشتند. آثار بسیاری از مورخان، گزارشگران و خاطره‌نویسان غربی درباره تاریخ معاصر ترجمه و چاپ شده است. از ایرانیان و خارجیان بسیاری به تألیف آثاری در زمینه تاریخ معاصر ایران به صورت عمومی یا تخصصی برخاسته‌اند و آثارشان را در دسترس مشتاقان گذاشته‌اند. متون تاریخ معاصر با اقبال و استقبال وسیع و گسترده کتابخوانان روبه‌رو شده است. تیراژ بالا و تنوع چشمگیر عناوین و منظر و دیدگاه‌ها، کثرت دیدگاه‌ها و بحث‌هایی که درباره کتاب‌های تاریخی در میان مردم و در مطبوعات مطرح می‌شود جملگی نشانه‌هایی هستند از اقبال و توجه مردم و کتابخوانان و به ویژه نسل جوان به شناخت تاریخ

معاصر که گستره و دامنه و کمیت و کیفیت آن در ایران بی سابقه است. اقبال گسترده به شناخت و مطالعه تاریخ معاصر در دوران انقلاب اسلامی و تا امروز را زمینه های گوناگونی است که از آن جمله می توان به دلایل زیر اشاره کرد:

با پیروزی انقلاب اسلامی و شکل گیری جمهوری اسلامی، دورانی تازه در تاریخ معاصر ایران آغاز شد و دورانی که از انقلاب مشروطه آغاز شده بود در بهمن ماه ۱۳۵۷ به پایان خود رسید. نظام ستم شاهی و سلسله پهلوی برای همیشه فرو ریخت و نظامی پدید آمد که بر بسیاری از ارزش های نظام پیشین خط بطلان کشید و ارزش های جدیدی را جایگزین آن کرد. انقلاب اسلامی، جامعه ایرانی را در ابعاد گوناگون سیاسی، اقتصادی و فرهنگی دگرگون کرد و در این نقطه عطف بزرگ، دورانی تازه در سرنوشت ملی و دینی جامعه ما آغاز شد.

همواره گفته اند که تاریخ واقعی یک دوران را نمی توان در همان دوران نوشت و آن کس که به کنکاش تاریخ دوره ای در همان دوران برمی خیزد با موانعی عبورناپذیر مواجه است. چنین کسی اسناد و مدارك لازم را در اختیار نخواهد داشت، بسیاری از حقایق ناگفته و در پرده است و بسیاری از حقایق را به دلایل و مصلحت های گوناگون نمی توان گفت. حکومت ها در جهت حفظ اقتدار خود بسیاری از مدارك را از دسترس مورخ دور نگه می دارند و از او می خواهند که تاریخ را چنان روایت کند که آنان می پسندند. شاهدان، راویان و مورخان هر دوره، خود در حوادث جاری و روزمره درگیرند و بناگیز از موضع گیری ها و درگیری های خویش تأثیر می پذیرند و ... اما هنگامی که دورانی به پایان می رسد فرصتی فراهم می آید که راویان و مورخان از موضع گیری ها و منافع و

درگیری‌ها را شونند و به تاریخ فراتر از شرایط روز چون گذشته سپری شده و نه چون حال نظر کنند، اسناد و مدارك بسیاری در دسترس مورخان قرار می‌گیرد، ناگفته‌هایی گفته می‌شود، فشار حاکمان برای تحریف تاریخ از بین می‌رود، شخصیت‌هایی که درگیر حوادث دوران سپری شده، بوده‌اند اغلب به پایان راه خود می‌رسند و مجال و فرصت می‌یابند تا فارغ از شرایط و مصلحت‌اندیشی‌های روزمره و گذرا خاطرات خویش را بیان کنند. مورخ نیز از درگیری و موضع‌گیری روزمره‌ها می‌شود و امکان آن را می‌یابد که در دوران گذشته، چون دورانی سپری شده با بیطرفی بیشتری بنگرد و ... این همه فرصتی بود که با انقلاب اسلامی فراهم شد. اسناد و مدارك بسیاری در دسترس محققان قرار گرفت، بسیاری از شخصیت‌هایی که در حوادث دوران گذشته نقش داشتند، چه آنان که در ایران ماندند و چه آنان که به غرب پناه بردند، خاطرات خویش را نوشتند، آثار گوناگونی ترجمه و چاپ شد و جمهوری اسلامی بر پایه ارزش‌های دینی خود که به طرح آراء و افکار و دیدگاه‌های گوناگون معتقد است مجال آن را فراهم آورد که کتاب‌های تاریخ معاصر با دیدگاه‌های گوناگون و حتی معارض با انقلاب اسلامی مانند پاسخ به تاریخ، محمدرضا پهلوی، خاطرات سیاسی ایرج اسکندری، خاطرات ثریا اسفندیاری، تخت طاوس، فریدون هویدا و ... در ایران چاپ و منتشر شود و این همه اشتیاق شناخت تاریخ معاصر را افزایش داد.

انقلاب اسلامی تحولات عظیمی را در جامعه ما پدید آورد. حضور و مشارکت گسترده مردمان در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی و در تعیین سرنوشت ملی از ابعاد مهم این تحول عظیم بود. مشارکت مردمان زمینه عینی و مهم‌ترین انگیزه ارتقاء آگاهی و شعور اجتماعی است

و شناخت تاریخی و کنکاش در تاریخ معاصر را می‌توان از نتایج حضور وسیع و گسترده مردم در صحنه‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی تلقی کرد که به نوبه خود یکی از دلایل اقبال وسیع به مطالعه تاریخ معاصر در میان کتابخوانان ایرانی است.

با انقلاب اسلامی توجه جهانیان به ایران و جمهوری اسلامی افزایش یافت. جمهوری اسلامی مدعی ارائه فرهنگی است که گرچه در دین اسلام ریشه دارد اما برای جهانیان تازه و ناشناخته است و در عصر ما که مقابله فرهنگ‌های بزرگ یکی از روندهای اصلی آن است، عرضه فرهنگی تازه و نو توجه افکار عمومی و جهانیان را برمی‌انگیزد. از سوی دیگر با انقلاب اسلامی میهن ما از کشوری وابسته به آمریکا و غرب به کشوری مستقل و مقتدر تبدیل شد که سیاست‌های آن بر جهان امروز تأثیری کارساز دارد. در رژیم ستم شاهی کشور ما به رغم موقعیت مهم استراتژیک و اقتصادی خود در سیاست جهانی توجهی را برنمی‌انگیخت، چرا که مواضع آن در سیاست جهانی تابعی از سیاست‌های آمریکا بود، اما پس از انقلاب اسلامی آرزوی دیرینه ایرانیان تحقق یافت و ایران به کشوری مستقل تبدیل شد که با بزرگ‌ترین قدرت سلطه‌گر جهان یعنی آمریکا به مبارزه برخاست و در سیاست جهانی به کشوری مطرح بدل شد. از طلیعه پیروزی انقلاب تاکنون، کشور ما حوادث بزرگی چون جنگ تحمیلی را از سر گذرانده است. طرح فرهنگی نو، موضع‌گیری‌های مستقل و زیستن در حوادث و بحران‌ها کشور ما را به کشوری خبرساز در دنیا بدل کرد و توجه جهانیان را به ایران برانگیخت. شناختن ایران به عنوان یک ضرورت در جهان مطرح شد و از آنجا که هیچ جامعه‌ای را بدون شناختن تاریخ آن نمی‌توان شناخت این امر سبب شد که محققان

بسیاری در جهان به مطالعه تاریخ معاصر و فرهنگ اسلامی ایران همت گماشتند و کتب تاریخی در مورد ایران با اقبال جهانیان روبه‌رو شد. در ایران نیز بسیاری از نوشته‌های محققان و گزارشگران غربی حتی آنها که با انقلاب اسلامی در تضاد بودند، ترجمه و چاپ شد.

سپری شدن یک دوره و آغاز دورانی نو، مشارکت مردم ایران در صحنه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و در تعیین سرنوشت ملی، توجه روزافزون جهانیان به شناخت فرهنگ و تاریخ ایران، سعه صدر جمهوری اسلامی در چاپ و ترجمه آثاری که با دیدگاههای گوناگون به تاریخ معاصر ایران می‌پردازند را می‌توان از دلایل و عوامل مهم گسترش روزافزون توجه و اقبال ایرانیان به مطالعه تاریخ معاصر دانست. نظام جمهوری اسلامی به دلیل ارزش‌های اعتقادی خود زمینه برخورد آراء و طرح نظریات گوناگون را فراهم آورد. دیدگاههای گوناگون از فراماسون‌ها و سلطنت‌طلبان و مدافعان رژیم ستم‌شاهی تا چپ‌ها و ملیون فرصت و مجال آن را یافتند که خاطرات خود را منتشر کنند و یا به تألیف و انتشار کتاب‌های تاریخی بپردازند. دهها کتاب در این زمینه ترجمه و چاپ شد و حتی آثار شاه و دیگر افراد خاندان پهلوی امکان انتشار یافت. اما به رغم این همه، در تاریخ‌نویسی و به‌ویژه در نگارش تاریخ معاصر ایران هنوز در آغاز راهیم و تا دستیابی به تاریخ‌نویسی مبتنی بر ارزش‌های اسلامی راه درازی در پیش داریم.

بررسی کتاب‌هایی که در زمینه تاریخ معاصر ایران در ۱۸ سال گذشته منتشر شده است کاری گسترده است و مجالی دیگر می‌طلبد. در یک نگاه اجمالی این آثار را از چند زاویه می‌توان طبقه‌بندی کرد:

۱- از نظر ارزش‌های کیفی و ساختاری و محتوایی- از این زاویه این

آثار را می‌توان به آثاری بی‌ارزش یا کم‌ارزش و پاورقی‌گونه و آثار باارزش و تحقیقی تقسیم‌بندی کرد. در گروه اول ساختار پاورقی‌گونه داستانی بر روش علمی غالب است. از متدولوژی علمی و نقد و سنجش و تحلیل نشان‌چندانی نیست، حوادث چون روایتی قصه‌گونه و بدون معیارهای تعریف‌شده بازسازی می‌شوند و از اسناد و مدارک و نقد منابع و مأخذ و دیگر ویژگی‌های آثار علمی کم‌تر می‌توان نشانی دید. این‌گونه آثار در قالب خاطره یا تألیف ارائه می‌شوند اما بیشتر گذران ساده اوقات فراغت را در نظر دارند. از این دست آثار می‌توان به آثار مسعود بهنود، ابراهیم صفایی، محمود طلوعی، احمد سمیعی و ... اشاره کرد.

در گروه دوم یعنی آثار تحقیقی یا خاطرات منقح شده سعی مؤلفان بر آن بوده است که از روش علمی، معیارهای تعریف‌شده نقد و بررسی، سنجش و تحلیل مدارک و اسناد و ... بهره گرفته شده و در نگارش اثر روش‌های آکادمیک را به کار ببرند. از این دست آثار می‌توان به تاریخ ۲۵ ساله اثر غلامرضا نجاتی اشاره کرد.

۲- از نظر قالب- از این زاویه، این آثار به دو گروه خاطرات و مصاحبه‌ها و تألیف‌ها تقسیم می‌شوند که ایرانیان یا خارجیان به انتشار آنها همت گماشته‌اند. در بخش اول یعنی خاطرات ایرانیان و خارجیانی که در تاریخ معاصر ایران نقش داشته‌اند آثار بسیاری تألیف و در داخل یا خارج از ایران به چاپ رسیده است و این گروه در آثار منتشر شده در زمینه تاریخ معاصر ایران بیشترین سهم را دارد. درباره خاطرات باید به چند نکته اساسی توجه داشت که مهم‌ترین آن روند تأثیرگذاری ذهنیت و دیدگاهها و منظر راویان بر روایت آنان است. پیش از این درباره این عامل سخن رفت و اشاره شد که ذهنیت راویان همواره مشروط و محدود و نسبی

است و هر راوی از دیدگاه خود و متناسب با موقعیت اجتماعی و فرهنگی و روان‌شناختی و متناسب با منافع و علائق فردی و جمعی خود به تاریخ می‌نگرد و خاطرات شخصیت‌هایی که در حوادث یک دوران نقش داشته‌اند از دیدگاه و منظر و موقعیت و منافع و علائق فردی و اجتماعی راویان به شدت رنگ می‌پذیرد. علاوه بر این، کسانی که خاطرات خود را می‌نویسند گاه عامدانه و گاه ناآگاه بخش‌هایی از تاریخ را آن‌سان که دریافت کرده‌اند یا آن‌سان که به سود خود می‌پندارند روایت می‌کنند. در این گونه خاطرات راویان به دلایل گوناگون - از جمله علائق سیاسی و یا به قصد تبریئه خود - بسیاری از واقعیت‌ها را پوشیده می‌دارند و گاه حتی انکار یا تحریف می‌کنند. کتمان یا تحریف عامدانه واقعیت‌ها به قصد تبریئه خود را بیش‌تر می‌توان در خاطرات عاملان و سردمداران رژیم ستم‌شاهی دید و کتمان یا تحریف عامدانه واقعیت‌ها به قصد پوشیده نگه داشتن نقش دولت‌های خارجی در حوادث تاریخ معاصر بیش‌تر در آثار خارجیانی دیده می‌شود که عاملان دولت خود بوده‌اند و در تاریخ معاصر ایران نقش داشته‌اند. اما به هر رو خاطرات ایرانیان و خارجیانی که نقشی در تاریخ معاصر داشته‌اند برای مورخان و علاقمندان به تاریخ، اسنادی با ارزش به شمار می‌روند و اگر با نقد و سنجش در آنها نگریسته شود گوشه‌هایی از گذشته را بازمی‌نمایند.

آثار تألیف شده از گزارش‌های ژورنالیستی و گزارش‌های علمی و مستند تا متون آکادمیک را دربرمی‌گیرند که درباره هر یک باید نقد و بررسی جداگانه‌ای انجام داد.

۳- از نظر دیدگاه - از این زاویه خاطرات و تألیفاتی را که در زمینه تاریخ معاصر ایران نوشته شده است می‌توان به چند گروه تقسیم کرد:

- ۱- خاطرات و تألیفات مدافعان یا سردمداران رژیم گذشته .
 - ۲- خاطرات و تألیفات ملیون و ناسیونالیست ها و لیبرال ها .
 - ۳- خاطرات و تألیفات چپ ها به ویژه فعالان و رهبران حزب توده .
 - ۴- خاطرات و تألیفات طرفداران انقلاب اسلامی .
 - ۵- خاطرات و تألیفات و گزارش های غیر ایرانیان که تنوع بسیار داشته و از زاویه های گوناگون و دیدگاههای متنوع نگارش یافته اند .
- در گروه اول یعنی در طیف مدافعان یا سردمداران رژیم گذشته برخی از کتاب ها در داخل کشور به چاپ رسیده اند و برخی را کسانی نوشته اند که پس از پیروزی انقلاب اسلامی به کشورهای دیگر پناه برده اند .
- خاطرات این گروه را بیش تر شخصیت های مؤثر و مهم رژیم گذشته نوشته اند و اغلب کوشیده اند تا با تحریف تاریخ و کتمان و پوشیده نگه داشتن بسیاری از واقعیات ها، خود و رژیم ستم شاهی را تبرئه کنند .
- در این گونه خاطرات گاه انتقادهایی نسبت به رژیم گذشته دیده می شود اما این انتقادهای بیشتر سطحی و متوجه رقبای سیاسی راویان است . از این دست آثار می توان به پاسخ به تاریخ - به قلم یا روایت شاه سابق ، ۵ سال در حضور شاه - اشرف احمد ، خاطرات علی امینی ، اعترافات عباس قره باغی ، از کاخ شاه تا زندان اوین - احسان نراقی ، اشاره کرد . البته در این میان چند کتاب از جمله خاطرات ارتشبد حسین فردوست ، - یادداشت های علم ، خاطرات سلیمان بهبودی و ... از ویژگی هایی برخوردارند . در خاطرات فردوست که پس از انقلاب اسلامی نوشته شده است گوشه هایی از وابستگی شاه و ویژگی های نظام ستم شاهی با صراحت بیشتری مطرح شده است . یادداشت های علم و خاطرات سلیمان بهبودی در زمان حکومت شاه نگارش یافته اند و رنگ و بوی زمانه

نگارش خود را دارند. گروهی نیز از همین زاویه در داخل کشور و یا خارج از کشور آثاری تألیف کرده‌اند که از آن میان می‌توان به آثار ابراهیم صفایی، محمود طلوعی، مصطفی الموتی و... اشاره کرد. در این آثار نیز پوشیده نگه داشتن برخی از واقعیت‌ها به قصد تبرئه رژیم سابق یا چهره‌سازی و تبرئه بعضی از شخصیت‌های حکومت سابق به وفور دیده می‌شود. در خاطرات و تألیفات این گروه کوشش بر آن است که «انقلاب» و آرمان‌گرایی از هر نوع محکوم شده و وابستگی به غرب به ویژه آمریکا به عنوان راه توسعه و صنعتی شدن کشور توجیه و تبلیغ شود. در این آثار از تسلیم در برابر سلطه گران داخلی و خارجی به عنوان واقع‌گرایی در برابر آرمان‌گرایی دفاع می‌شود و تلاش بر آن است که شخصیت‌های وابسته‌ای چون سیدضیاء، رضاخان، قوام‌السلطنه، زاهدی و... به عنوان سیاستمداران واقع‌بین و ملی و مدافع توسعه و پیشرفت و انمود شوند و در مقابل، کسانی چون مدرس و مصدق به عنوان آرمان‌گرایان ماجراجو و واقعیت‌گریز معرفی شوند. این گونه الگوسازی‌ها در واقع برخی از مفاهیم اصلی انقلاب از جمله استقلال را هدف گرفته‌اند.

۲- خاطرات و تألیفات ملیون، ناسیونالیست‌ها و لیبرال‌ها و... برخی از رهبران و فعالان جبهه ملی در داخل یا خارج از کشور خاطرات خود را منتشر کرده‌اند مانند شاهپور بختیار، کریم سنجابی و... در این گونه آثار که از دیدگاه لیبرالیستی نگارش می‌یابند سعی بر آن است که نقش جبهه ملی در مبارزات دوران ستم‌شاهی از آن‌چه در واقعیت بوده است پررنگ‌تر شده و نقش روحانیون و عامل مذهبی و مردم کم‌تر از آن‌چه در واقعیت بوده است تصویر شود. راویان از دیدگاه خویش تاریخ را روایت

می‌کنند و گاه واقعیت‌هایی را در راستای مقاصد حزبی (دفاع از حزب و جبهه ملی) و یا در راستای منافع و علائق شخصی تحریف می‌کنند. دشمنی با چپ‌ها و شعار عدالت اجتماعی از سویی و مخالفت با نظام دینی و گرایش به لیبرالیسم و ناسیونالیسم از ویژگی‌های منظر این گونه راویان است که بر روایت آنها تأثیری پررنگ برجای می‌گذارد. اما با این همه این خاطرات در برابر خاطرات سران رژیم گذشته بُعدی دیگر از تاریخ معاصر ما را باز می‌نمایند که آگاهی بر آن برای درک تاریخ معاصر ایران ضروری است.

برخی از ملیون با دیدگاه ناسیونالیستی و لیبرالی خود آثاری در زمینه تاریخ معاصر ایران تألیف کرده‌اند که از آن میان می‌توان به کتاب تحقیقی و آکادمیک و پر ارزش غلامرضا نجاتی به نام تاریخ ۲۵ ساله اشاره کرد که گرچه مهر دیدگاه‌های ملی‌گرایانه را بر پیشانی دارد اما در گردآوری اسناد و مدارک و بهره‌گیری از روش علمی تحقیق و بررسی قابل توجه است.

۳- خاطرات و تألیفات چپ‌ها - در طیف چپ و هواداران مارکسیسم از دوران مشروطه به بعد تلاش‌هایی را در زمینه نگارش تاریخ معاصر و به ویژه تاریخ فعالیت‌های چپ ایران شاهد بوده‌ایم که از قدیمی‌ترین این اسناد می‌توان به خاطرات حیدر عمواغلی و کتاب عبدالصمد کامبخش در زمینه جنبش‌های کارگری ایران و ورق‌پاره‌های زندان و ۵۳ نفر اثر بزرگ علوی اشاره کرد. در تاریخ‌نویسی چپ ایران دو گرایش اصلی را می‌توان دید: نخست خاطرات فعالان و رهبران حزب توده یا تألیفاتی که اعضای حزب توده با همان دیدگاه نوشته‌اند و دوم خاطرات و تألیفاتی که به طیف‌های مختلف چپ غیرتوده‌ای ایران تعلق دارد. از گروه اول می‌توان به خاطرات عبدالصمد کامبخش، اردشیر آوانسیان، ایرج

اسکندری، احسان طبری، انور خامه‌ای، مریم فیروز، فریدون کشاورز، احمد شفایی، کیانوری (که کتاب حاضر نیز بخشی از آن است) و ... اشاره کرد و از گروه دوم می‌توان خاطرات و آثار کسانی چون یوسف افتخاری، خان بابا تهرانی، خلیل ملکی و همایون کاتوزیان نام برد. از تألیفات چپ‌ها در زمینه تاریخ معاصر ایران نیز می‌توان از انبوه کتابهایی که در بازار کتاب موجود است یاد کرد.

در خاطرات و تألیفات فعالان و رهبران حزب توده، چه آنانی که در مقاطعی از حزب جدا شده‌اند مانند کشاورز، اسکندری و ... و چه آنها که تا آخر در حزب سمت و عنوانی داشته‌اند مانند کیانوری و ... به چند نکته مهم می‌توان اشاره کرد. حزب توده در فلسفه و تاریخ و علوم انسانی، هم‌چنان که در سیاست‌ها، دیدگاههای خود را از مارکسیسم به روایت شوروی آن روزگار یعنی مارکسیسم روسی وام گرفته بود همان گونه که پیش از این اشاره شد ... مارکسیسم روسی در تاریخ‌نویسی تابع مفاهیم و قالب‌های از پیش تعیین شده بوده و در این دیدگاه تاریخ‌نویسی نه جست و جوی واقعیت‌ها که تحریف واقعیت‌ها به نفع قالب‌های از پیش تعیین شده است.

ویژگی دیگر خاطرات و تألیفات فعالان و رهبران حزب توده روش توجیه‌گرانه این آثار است. در این آثار کوشش بر آن است تا با تحریف واقعیت‌ها و یا ارائه تحلیل‌های قالبی، خطاها و اشتباهات حزب توده توجیه شده و حتی موارد مهمی چون تبعیت از شوروی سابق، نقش حزب توده در مقابله با مصدق در نهضت ملی کردن نفت و ... به نحوی توجیه و حزب تبرئه شود. رهبران و فعالان حزب توده در خاطرات خود تلاش دارند که حزب را تا زمانی که عضو رهبری آن بوده‌اند میرا از خطا و

اشتباه نشان دهند و اگر به خطا و اشتباهی نیز اشاره می کنند، یا درصدد توجیه آن برمی آیند و یا آن را به رقبای حزبی خود نسبت می دهند. این ویژگی ها را به خوبی می توان در خاطرات کیانوری و خاطرات رقبای او چون اسکندری و کشاورز دید.

در طیف چپ کسانی نیز از منظر غیرتوده ای خاطرات یا تألیفات در زمینه تاریخ معاصر ایران در داخل و یا خارج از کشور منتشر کرده اند. خاطرات خلیل ملکی، آثار همایون کاتوزیان، خاطرات مهدی خان بابا تهرانی، انور خامه ای، دکتر جهانشاهلو از این دست است. در خاطرات ملکی و تألیفات همایون کاتوزیان تلاش گسترده ای برای محکوم کردن حزب توده و دیگر نیروهای سیاسی به سود سوسیالیست های طرفدار خلیل ملکی دیده می شود و چهره سازی از ملکی از مشخصه های این آثار است و در آثار دیگری مانند خاطرات خان بابا تهرانی، کاتوزیان، آشوری و ... این امر به وضوح دیده می شود.

۴- خاطرات و تألیفات طرفداران انقلاب اسلامی - تاریخ نویسی ما تا دستیابی به شیوه ای مبتنی بر ارزش های فرهنگی انقلاب اسلامی راه درازی را در پیش دارد. اما طرفداران انقلاب اسلامی و یا برخی از فعالان این انقلاب تألیفات و خاطراتی نوشته اند که گوشه هایی از تاریخ معاصر ایران را تصویر می کند. در این زمینه می توان به تاریخ سیاسی - حسن آیت، نهضت امام خمینی (ره)، سیدحمید روحانی، نهضت روحانیت - حجت الاسلام علی دوانی و ... اشاره کرد. در زمینه تألیفات و خاطرات مرحوم آیت الله سیدمرتضی پسنندیده، شهید حاج مهدی عراقی، حجت الاسلام هادی غفاری، شهید حجت الاسلام محلاتی و ... و نیز هفت جلد خاطرات زندگی امام خمینی (ره)، خاطرات ۱۵ خرداد،

خاطره‌هایی از شهید رجایی، خاطره‌هایی از شهید نواب صفوی و ... در خاطره‌نویسی اشاره کرد.

۵- تألیفات و خاطرات و گزارش‌های غیرایرانیان درباره تاریخ معاصر ایران از نظر قالب و دیدگاه، تنوع بسیار دارد. برخی از این خاطرات را مأموران و دیپلمات‌های غربی مانند سفرای آمریکا و انگلیس و ... نوشته‌اند و برخی حاصل کار روزنامه‌نویسان و محققان غربی یا محققان مسلمان است. بررسی این آثار به دلیل تنوع قالب و دیدگاه، خود می‌تواند موضوع یک تحقیق جداگانه باشد.

با آن‌چه آمد جایگاه کتاب حاضر و انگیزه انتشار آن را می‌توان دریافت. انتشار کتاب خاطرات کیانوری در سال ۱۳۷۰ با استقبال وسیع علاقمندان به شناخت تاریخ معاصر ایران روبه‌رو شد و بحث‌های بسیاری را در محافل سیاسی و فرهنگی و در مطبوعات برانگیخت و نقدها و انتقادهای گوناگونی بر آن کتاب نوشته شد. کتاب حاضر در واقع ادامه همان خاطرات است کیانوری در این کتاب که جلد اول آن را در دست دارید، گوشه‌هایی از خاطرات سالیان فعالیت خود را با آزادی باز گفته و از دیدگاه خود نقش برخی از شخصیت‌های سیاسی تاریخ معاصر ایران را بررسی و برخی از دیدگاه‌های رایج در تاریخ‌نویسی ایران را نقد و تحلیل کرده است. جلد دوم این کتاب نیز به زودی منتشر خواهد شد.

پیش از این درباره تأثیر دیدگاه و موقعیت و منافع و علائق اجتماعی و سیاسی و فردی و جمعی راویان خاطرات بر روایت آنها مباحثی مطرح شد و نیز به برخی از ویژگی‌های خاطرات رهبران حزب توده از جمله توجیه‌گری، تبریئه حزب و خود، تبعیت از الگوهای از پیش ساخته شده ذهنی اشاره شد. خاطرات کیانوری و روایت او نیز از این ویژگی مبرا

نیست. نظریات و برداشت‌ها در روایت کیانوری را باید با توجه به دیدگاه و منظر و بینش او و نیز با توجه به موقعیت و جایگاه او در تاریخ معاصر ایران نقد و بررسی کرد.

کیانوری از دوران جوانی که با گروه ۵۳ نفر به زندان افتاد تا زمانی که عنوان دبیر اول حزب توده ایران را داشت از فعالان و رهبران برجسته حزب توده بوده است. کیانوری در سال ۱۳۲۲ به عضویت کمیته مرکزی انتخاب شد. در سال ۱۳۳۳ به شوروی گریخت و در سال ۱۳۵۷ به عنوان دبیر اول حزب توده ایران برگزیده شد و در زندگی سیاسی خود افت و خیزهای بسیاری را از سر گذرانده است اما چنان که از نظریات او پیدا است، فروپاشی شوروی و شکست حزب توده و نیز تحولات فکری و فرهنگی جهان در چند دهه اخیر تأثیر چندانی بر دیدگاههای او نگذاشته است و کیانوری هنوز هم با همان نگرش و از همان منظری به تاریخ می‌نگرد که می‌توان از آن به عنوان نگرش سنتی-روسی چپ ایران و حزب توده در چند دهه گذشته یاد کرد. اما به هر حال از آن روی که کیانوری در تاریخ چپ ایران یکی از برجسته‌ترین، دیرسال‌ترین و پرسابقه‌ترین رهبران فعال است، در خاطرات و نظریات او بسیاری از حوادث و واقعیت‌ها بازگفته می‌شود و بر خواننده است تا با دیده انتقادی، طلا از مس بازشناسد. کیانوری تاریخ را از منظر خود روایت می‌کند و روایت او را باید با توجه به دیدگاه او نقد و بررسی کرد.

انتشار این کتاب همچون کتاب خاطرات کیانوری، بحث‌ها و انتقادهایی را در پی خواهد داشت و در این بحث‌ها بسیاری از مسایل روشن خواهد شد. ناشر با بسیاری از نظریات کیانوری و نیز با دیدگاه او مخالف است اما با توجه به ارزش‌های مکتبی اسلام و انقلاب اسلامی که

برخورد آراء را زمینه مناسبی برای رشد و تعالی فرهنگی می داند و با توجه به نقش کیانوری در تاریخ معاصر و جایگاه او در حوادث سیاسی و بحث هایی که انتشار کتاب او به دنبال خواهد داشت و برای پاسخ گویی به نیاز و اشتیاق نسل جوان در شناخت تاریخ معاصر ایران به انتشار این کتاب برخاسته است؛ چرا که به عنوان ناشر اعتقاد دارد که کیانوری نیز حق اظهار نظر دارد و حق دارد که نظریات خود را در جامعه مطرح کند. ناشر امیدوار است که صاحب نظران و کسانی که نامی از آنها در کتاب کیانوری آمده است و یا در حوادث نقش و سهمی داشته اند و محققان و علاقمندان به شناخت تاریخ معاصر به نقد و بررسی این کتاب پردازند تا با طرح دیدگاههای گوناگون فضایی بوجود آید که همگان نظرات خویش بازگویند و خواننده علاقمند امکان آن را بیابد که با مقایسه و سنجش آراء گوناگون دریافت درست تر و جامع تری از تاریخ معاصر ایران به دست آورد.

به گمان ما این گونه بحث ها به نسل جوان ایران یاری می رساند تا تاریخ معاصر کشور خود را بشناسند و از آن بیاموزد. ناشر امیدوار است که کتاب حاضر و جلد دوم آن که به زودی منتشر خواهد شد سرآغازی باشد برای طرح بحث ها و دیدگاههای گوناگون و به فضایی یاری رساند که انقلاب اسلامی در زمینه برخورد آزاد آراء و افکار به آن اعتقاد دارد.

تاریخ و تاریخ نویسی

س: تاریخ و تاریخ نویسی در دو دههٔ اخیر، به مراتب بیشتر از دهه‌های گذشته، محل توجه بوده است و حاصل چنین توجهی، کثرت کتاب‌های تاریخی است که جریان‌ها و شخصیت‌های مختلف، منتشر کرده‌اند. در آغاز این بحث نظر شما در این باره چیست؟

ج: قبل از هر چیز اجازه بدهید عرض کنم که شاید شما برای طرح این سؤال، به نشانی درستی نیامده‌اید. چون من، نه تاریخ نویس هستم و نه تاریخ شناس. فقط می‌توانم با توجه به کتاب‌هایی که در دورهٔ معاصر نوشته شده، و من خوانده‌ام، استنباط خودم را بگویم.

به نظر من تاریخ‌نگاری، کار دشواری است و نویسنده‌راستین و بی‌غرض هم بسیار اندک، تحریف در تاریخ هم بسیار زیاد. تحریف در تاریخ، بر ۲ نوع است: دانسته و ندانسته. تحریف دانسته یا آگاهانه، یعنی جعل تاریخ و تاریخ‌سازی برای رسیدن به نتیجه‌گیری و هدف معین، که نمونه‌های بسیاری را سراغ دارم. به اعتقاد بنده، بیشتر نوشته‌های دوره‌های اخیر، که در داخل کشور و در خارج، منتشر شده‌اند، تاریخ‌سازی است.

ابوالحسن بیهقی^۱، جمله زیبایی درباره تاریخ دارد، او می‌نویسد:

۱. ابوالحسن بیهقی-حکیم، ادیب و ریاضی‌دان معروف قرن ششم و نویسنده: تاریخ بیهقی-لباب الانساب. فوت: ۵۶۵ هجری قمری.

تاریخ، راه راست، رود، که روا نیست در تاریخ، تبذیر و تحریف کردن.

و در واقع هم، همین است. تحریف آگاهانه در تاریخ، می شود همان تحریف دانسته. یک تحریف هم، تحریف نادانسته است که ناشی از بی اطلاعی است و نه عمد و قصد. اما تاریخ نویسان واقع گرا هم داریم که به ۲ شکل عمل می کنند: یا تاریخ دوران معینی را می نویسند و به رویدادها می پردازند که همان وقایع نگاری است و می تواند خیلی صادقانه هم باشد، مثل احمد کسروی که تاریخ مشروطه را به همین روال نوشته است. و یا، نوعی تاریخ نگاری علمی.

تاریخ نگاری علمی عبارت است از مطالعه وضعیت سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی یک دوره خاص، دقیقاً براساس رویدادهای علمی.

در این تاریخ ها، تاریخ نویس، دلایل رخدادها و حوادث سیاسی را با توجه به شرایط ذکر شده بررسی می کند.

اگر مبنای کار، این باشد، بقیه تاریخ ها و تاریخ نگاری ها به شرح وقایع و رویدادها، آنهم بدون ریشه یابی علل و عوامل ایجابی آنها خلاصه می شود. البته قصدم این نیست که بگویم تاریخ نگاری و یا شرح خالص رویدادها، کار خوبی نیست. نه، اگر واقع گرایانه و صادقانه باشد، خوب است. و ما، در کشورهای اروپایی و پیشرفته هم، تاریخ نگاری داریم، مثل: تاریخ ویل دورانت و یا تاریخ آلبر ماله، که دربرگیرنده وقایع تاریخی تمام جهان است. اما کتاب هایی هم هستند که برپایه تحلیل های دقیق اجتماعی، نوشته شده اند. همین مطلب در مورد ایران هم مصداق دارد، دانشمندانی که تاریخ ایران را نوشته اند، هم، دو گونه اند: آنها که

بی‌غرض، دربارهٔ تاریخ ایران، اظهارنظر کرده‌اند، مثل تاریخ‌ماد نوشته دیاکونوف، و یا مناسبات ارضی ایران در عهد مغول نوشته پطروشفسکی، و، ناصر خسرو و اسماعیلیان نوشته برتلس که هر سه جالب هستند!

نوع دیگر، تاریخ‌نگاران یا مستشرقینی هستند که مثل ماسینیون فرانسوی، در مورد دوران اسلام تاریخ نوشته و نظریات سیاسی و مذهبی خود را هم در آن دخالت داده‌اند.

درباره نوع نگاه ادوارد براون هم، داوری‌های مختلفی وجود دارد. من کتاب او را نخوانده‌ام و قضاوت نمی‌کنم. اما در میان آثار منتشر شده از سوی نویسندگان کشورهای امپریالیستی هم، تحقیقاتی دیده می‌شود که در عین وابستگی کامل به سازمان‌های امنیتی آنان، جالب توجه هستند. مثل تحقیق خانم لمپتون دربارهٔ عشایر ایران به نام مالک و زارع در ایران.

س: به نظر شما قصد امثال ادوارد براون و مستشرقینی از این دست بیشتر اطلاع از ایران و ایران‌شناسی بوده یا در نهایت به دنبال اهداف استعماری و منافع خاص کشورهای خود بوده‌اند؟

ج: جواهر لعل نهرو، از میان تاریخ‌نویسان انگلیسی، تنها از ۲ نفر به عنوان تاریخ‌نویس مترقی انگلیسی نام می‌برد: یکی، جرج ولز و دیگری کار لایل. و این بدان معنا است که از نظر نهرو دیگر شرق‌شناس مترقی و بی‌نظر نیستند. ادوارد براون هم با این تعریف، جزء مترقی‌ها و بی‌نظرها نیست. نمی‌دانم نوشته‌های نهرو را خوانده‌اید یا نه؟

کتاب کشف هندوستان او، بسیار جالب و حتی از نگاهی به تاریخ جهان، به مراتب پخته‌تر است. تمام وقایع چین و هندوستان و ایران را با

توجه به تأثیر هریک، به طرز جالب توجهی، تحلیل کرده است. از مسائل بسیار مهمی که در تاریخ نگاری باید به آن توجه کرد، نقش شخصیت در تاریخ است. درك درست از نقش شخصیت در تاریخ نویسی علمی، عبارت است از این که بدانیم یک شخصیت، یک مرتبه از زمین نمی‌روید، شخصیت در زمین آماده، شخم زده و کاشته شده می‌روید. پلخائف، متفکر روسی، کتاب معروفی دارد به نام: نقش شخصیت در تاریخ و تحلیل جالبی به دست می‌دهد از این که چگونه، جریان‌های اجتماعی ریشه دار، شخصیت‌های برجسته خود را پدید می‌آورند و آنها را برجسته می‌کنند.

لنین، از آسمان نیامده است. او از جنبش انقلابی روسیه و از دل نارضایتی مردم در عصر روسیه تزاری، بیرون آمد. این، نارضایتی توده‌های محروم و فشار آنهاست که شخصیت‌ها را می‌رویاند. ده پانزده شخصیت قبل از لنین بودند از پلخائف تا چرنی چفسکی و بعد از آن، تا این که بالاخره لنین رشد می‌کند. یا فرض کنید در کشور خودمان، امام، محصول زمان خود بود و عکس‌العملی که در جامعه، علیه فرهنگ پهلوی و جنایات و فساد آن، به وجود آمده بود زمینه مناسبی را برای گسترش نظریات امام، به وجود آورد.

به این ترتیب، ما بایستی، به این نکته توجه کافی داشته باشیم و بفهمیم که تاریخ نویس، برخورد علمی دارد و یا تنها به تاریخ نگاری روی آورده است؟

س: در دوران اخیر شاهد نوع جدیدی از تاریخ نویسی یعنی تاریخ رجال سیاسی، هستیم. به نظر شما، زندگی نامه رجال سیاسی و یا خاطرات آنها، در رشد سیاسی جامعه و ارائه تاریخ صحیح، چه نقشی

می تواند داشته باشد؟

ج: اگر واقع گرایانه باشد، تأثیر خوبی دارد. ولی اگر غیر از این باشد، گمراه کننده است. به ویژه برای نسل جوان. چون جوانان، با توجه به سن و سالشان در متن حوادث نبوده اند و فقط با مطالعه و خواندن کتاب است که از گذشته اطلاع می یابند. یک تاریخ نویس مشهور اروپا در شوروی، نظری داده است که بد نیست آن را در اینجا، مطرح کنم، او معتقد است که تاریخ هر دوران را باید محققین ۲ یا ۳ نسل بعد بنگارند. چرا که تاریخی که مورّخین همان دوران بنویسند، به دلیل تأثیر جریان های سیاسی بر تاریخ نگار بیشتر غیر واقعی است. دو یا سه نسل باید بگذرد تا کسانی که کم ترین وابستگی یا دغدغه را نسبت به آن دوران دارند، بی طرفانه و بر اساس مدارک مستند و صحیح موجود، تاریخ آن دوره را بنویسند.

شما به تاریخ انقلاب کبیر فرانسه نگاه کنید، تاریخ هایی که در پنجاه سال اوّل نوشته شده، انقلابی را که نظام اجتماعی اروپا را زیر و رو کرد، به صورت یک آدمکشی وحشیانه، نشان داده اند. اما بعد که زمان سپری شد و تحقیقاتی صورت گرفت، روشن شد که گرچه زیاده روی هایی در دوران انقلاب، رخ داده، اما این نهضت، مردمی، ضدّ اشرافی و ضدّ ارتجاع حاکم بوده و دستاوردهای گران بهایی داشته است.

رومن رولان، نویسنده نامدار فرانسوی که کتاب های جان شیفته و ژان کریستف از او به فارسی برگردانیده شده است، زندگی نامه بزرگانی مانند: بتهوون، تولستوی، میکال آنژ، گاندی و روبسپیر، بزرگ مرد انقلاب کبیر فرانسه را نوشته و روبسپیر را در ردیف بزرگان فرهنگ و سیاست و تاریخ جهان قرار داده است. در پی این بررسی های بی غرضانه

است که قیافه های راستین شخصیت های آن دوران، چهره رهبران انقلابی و چهره سازشکاران، بر اساس اسناد واقعی، نشان داده می شود. در این صورت است که می شود برداشت صحیحی داشت.

س: با این تعریف شما مشکلی به وجود می آید؛ ما درباره مقاطع بسیاری، مانند دوران مشروطه و یا رضاخان، با کمبود منابع روبه رو هستیم درباره بسیاری از شخصیت هایی که در متن مبارزات بوده اند، نه تاریخی نوشته شده است و نه آنها خود خاطراتی نوشته اند. بخشی از آنچه که موجود است، یا تخیلات و اظهارات بی مبناست و یا آمیخته به مسائل صنفی و جریانی و گروهی است و یا اساس استعماری دارد مثل آنچه که بر اساس اسناد وزارت خارجه انگلیس، که هنوز بخشی از آن که درباره مشروطیت است منتشر نشده، در دست است. با در نظر گرفتن این واقعیت که مطبوعات ما در گذشته، در قیاس با مطبوعات امروز توجهی به تاریخ نداشتند. به نظر شما، آیا ننوشتن و نگفتن، باعث ابهام در تاریخ، نمی شود؟

ج: عیب کار همین است که ما می گوئیم: درباره دوران مشروطیت و یا دوران پهلوی، ابهام زیاد است. ما بر اساس معلوماتی که داریم، می نویسیم. پس این نوشته ها را نمی توان بی عیب دانست. ممکن است معلومات بعدی، معلومات فعلی را نفی کند. پس باید این نوشته ها را، بطور نسبی و واقع گرایانه، ارزیابی کرد. در کشور ما، نفوذ خارجی تأثیر زیادی داشته است. ما باید یک سنگ محک داشته باشیم. این سنگ محک در موارد مختلف، فرق می کند.

مثلاً درباره جریانات نفت و مصدق، باید ببینیم که نویسنده با آمریکا و انگلیس، چگونه برخورد می کند؟ چون دشمن اصلی ما در آن دوره،

آمریکا و انگلیس بوده‌اند. اگر نویسنده، عامل اصلی، یعنی امپریالیسم را، اصل قرار داد، معلوم می‌شود که صادقانه برخورد کرده اما اگر عوامل تعیین‌کننده را پشت پرده نگه‌داشت، معلوم می‌شود که کار او قلابی است.

به همین دلیل، من در تمام قضاوت‌هایم، این سنگ محک را همیشه به کار می‌برم. می‌گویم: آقا، معین بکنید اگر نوشته، درباره رضاخان است، نقش انگلیسی‌ها را در روی کار آوردن رضاخان معین کرده یا نه؟ اگر در این باره چیزی نگفته، قلابی است. ممکن است چهار تا واقعیت هم در حرف‌هایش باشد. اما این رضاخان، چه سیاستی را اجرا کرده است؟

یک مقوله‌نامه بدون ارزش «دادرسی» را به قرارداد ۱۹۳۳ تبدیل کرد و دهها سال هم بر اعتبار آن افزود و آنرا به تصویب مجلس دست‌نشانده خود هم رساند. باید بررسی کرد که چرا این کار را کرده؟ بعضی‌ها این خیانت را به حساب میهن‌پرستی او می‌گذارند و زیاد هم بر آن اصرار می‌کنند. در حالی که این اقدام، مأموریتی بوده که باید انجام می‌داده. همین‌طور درباره تقی‌زاده فروغی و امثال اینها، در همه این موارد باید آن سنگ محک را به کار برد.

س: روند تاریخ‌نگاری فعلی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

ج: همان‌طور که گفتم، اکنون نیز در تاریخ‌نگاری کشور ما و یا درباره کشور ما، دو جریان، دیده می‌شود: یکی تاریخ‌نگاری نسبتاً صادقانه، مثل یک عکاسی نسبتاً صادقانه از وقایع، و دیگر، تحریف واقعیت‌ها. یعنی مورخ، از میان واقعیت‌های موجود، آنچه را که به نفع خود و در راستای هدف خود می‌بیند، بزرگ می‌کند و به آن شاخ و برگ می‌دهد و

آنچه را که علیه نظریه خود می‌بینند، مسکوت می‌گذارد. این پندیده، به‌ویژه در آثار کسانی که در خارج از کشور و در دنیای امپریالیسم، برای کشور ما، تاریخ می‌نویسند، به‌وضوح دیده می‌شود. به‌عنوان نمونه، دو نفر را مثال می‌زنم: گازیوروفسکی^۱ و ریچارد کاتم^۲.

گازیوروفسکی، تلاش می‌کند تا با بهره‌گیری از اسناد معتبر، اقدامات خرابکارانه امپریالیسم آمریکا را نشان بدهد، و در اثر خود، اشاره دارد که چگونه، امریکائی‌ها در روز ۲۷ مرداد ۱۳۳۲، تظاهرات قلابی با شعارهای توده‌ای راه انداخته‌اند. چگونه با پرداخت پول، اوباش را اجیر کرده‌اند و ... اما در نقطه مقابل، ریچارد کاتم، که سال‌های زیادی به‌عنوان کارمند سفارت آمریکا در ایران کار می‌کرده، در چاپ اول کتابش، از اساس، منکر دخالت آمریکا در کودتای ۲۸ مرداد می‌شود و حتی اظهارات هموطنان آمریکایی خود را درباره دخالت آمریکا، دروغ‌پردازی می‌خواند. به هر حال، هر دو جریان در تاریخ‌نگاری فعلی ایران، وجود دارد.

س: به‌طور کلی تاریخ‌نگاری فعلی ایران، چه نقاط قوت و ضعفی دارد؟

ج: تقریباً همین مسائلی که قبلاً گفتم. قوت آن در طرح یک رشته واقعیتهای گذشته است. مثل تاریخ مشروطه و یا تاریخ ۱۸ ساله آذربایجان، که گرچه باز، همه واقعیتهای در آن نیامده، اما برای روشن شدن جنبه‌هایی از تاریخ، مفید است. اما ضعف تاریخ‌نویسی کنونی در

۱. گازیوروفسکی: Gasiorovski.

۲. ریچارد کاتم: Richard Cottem.

این است که در بسیاری از موارد، تمام واقعیت ها نوشته نشده و یا پنهان نگه داشته شده و یا تحریف شده است.

جدای از آنچه که گفتم با چیزی به نام «تاریخ سازی» هم، روبه رو هستیم. که به کلی، بی ارزش است. به این معنا که بعضی از نویسندگان، کوشیده اند از میان مطالب روزنامه ها و یا نوشته های دیگران، سلسله مطالب طولی درباره حوادث و رویدادها گرد آورند. مثل: تاریخ بیست ساله حسین مکی، و یا چندین کتاب پر حجم محمود طلوعی و نظایر اینها.

س: دو نکته منفی دیگر هم در تاریخ نگاری ما وجود دارد، یکی اینکه مورّخین ما دید سیاسی برای شناخت دشمن ندارند و دیگر آنکه برخی از آنها در پی تبرئه جریان یا موضوعی هستند، مثلاً مکی، در پی تبرئه موضوعی است و ایرج افشار در پی تبرئه تقی زاده و امثال اینها، این مسایل را هم می شود از عوامل منفی تاریخ نویسی دانست.

ج: به نظر من، این گونه افراد، تاریخ سازی می کنند و هدف معینی هم دارند. به دنبال واقعیت نیستند. در بسیاری از نوشته هایی که بعداً خواهیم دید، هدف نویسنده، این بوده است که از فرد یا جریان سیاسی خاص، دفاع کند و اشتباهات و حتی خیانت های فرد مورد نظرش را کتمان کند و یا حتی در مواردی، جریان مهمی را تحریف کند تا نقش منفی خود را پوشاند. نمونه مشخص این گونه افراد، حسین مکی است.

عده دیگری هم هستند که حسن نیت دارند اما دیدشان محدود است. این افراد، رویدادها را از «کلّ به جزء» مورد بررسی قرار نمی دهند، بلکه به دنبال اجزای رویدادها می روند. چهار یا پنج جزء را کنار یکدیگر می گذارند و نتیجه می گیرند در حالی که عامل اصلی، فراموش شده

است. در دیالکتیک منطقی می‌گوئیم: همیشه حوادث و رویدادها باید از کلّ به جزء، تحلیل شوند. چرا که کلّ است که تعیین کننده است و اجزاء، همه تابع کل هستند.

س: ویژگی های تاریخ معاصر ایران را در چه می بینید؟

ج: ویژگی های تاریخ معاصر ما، این است که، بعد از دوران مشروطه کشور ما چهار دوران مهم را از زمان رضاخان تا حال داشته است:

۱- ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰

۲- ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲

۳- ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷

۴- ۱۳۵۷ تا زمان حال

تاریخ نویس معاصر بایستی بر این چهار دوران اشراف داشته باشد که ما، چنین اشرافی را نمی بینیم. کسی که، تا این حد وسعت آگاهی و دید داشته باشد، نیست، مگر این که در آینده پیدا بشود که باعث خوشحالی است. تازه درباره هریک از این دوران ها هم، باز تاریخ کاملی در دست نداریم. مثلاً در دوره ۱۳۰۰ تا ۱۳۲۰، تاریخ ما تکه تکه است. کسی نیامده است بطور کامل آنرا تحلیل کند. یکی از دلایل، شاید این باشد که، بسیاری از اسناد مربوط به دخالت انگلستان در سیاست ایران، هنوز بعد از گذشت این همه سال، از بایگانی های سری انگلیس، بیرون نیامده است. اما درباره دوران ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲، نوشته، زیاد داریم که البته با تحریف های بسیار، همراه است. در مورد دوره ۱۳۳۲ تا ۱۳۵۷، یک نوشته جالب توجه داریم که تاریخ «سرهنک غلامرضا نجاتی» است. که، در مجموع، میهن پرستانه نوشته شده و با وجود کاستی هایی، قابل قبول

است. دربارهٔ دورهٔ ۱۳۵۷ تا به حال هم، هنوز هیچ اثر جامع و فراگیری، تهیه نشده است.

البته خاطرات، برخی پاورقی‌ها و کتاب‌ها هم نوشته شده‌اند که برخی از آنان حتی متکی به اسناد معتبرند. اما بسیاری از آنها، جهت دار و برای برآوردن منظور خاصی نوشته شده‌اند. در کنار این نوشته‌ها، یک رشته تحقیقات کارشناسان اروپایی و آمریکایی هم وجود دارد که بعضاً مطالب جالبی در آن می‌توان یافت، از جمله:

- خاطرات آنتونی آیدن، وزیر خارجه انگلیس در دوران کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲.

- عملیات چکمه، نوشته وودهاوس، مأمور سازمان امنیت «ام» - آی - ۶ انگلیس در ایران و مأمور براندازی دکتر مصدق.

- خاطرات کریمت روزولت، مأمور سیا و رئیس عملیات کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به رغم گزافه‌گوئیها و دروغهایش.

- خاطرات لوئی هندرسن، سفیر آمریکا در ایران در دوران دکتر مصدق.

همچنین، در رابطه با انقلاب ایران، نوشته‌های زیر که به فارسی هم، ترجمه شده‌اند، مطالب جالبی دارند.

- خاطرات جیمی کارتر، رئیس‌جمهور وقت آمریکا.

- خاطرات ژانرل هایزر، مأمور آمریکا برای انجام کودتا.

- خاطرات برژینسکی، مشاور امنیت ملی آمریکا.

- خاطرات سایروس ونس، وزیر خارجه وقت ایالات متحده.

- خاطرات سولیوان، سفیر وقت آمریکا در تهران.

که البته هر یک از این نویسندگان، بسیاری از مسائل را نگفته‌اند، و یا

واقعیتی وارونه جلوه داده اند.

اینها، عده ای هم هستند که در غالب تاریخ نگاری، در صدد تبرئه اشخاص و یا جریانهای هستند. از جمله تبرئه رژیم پهلوی. س: به نظر شما، چرا عده ای در تلاش هستند تا رژیم پهلوی را تبرئه کنند؟

ج: به نظر من، دو گروه نیرومند ایرانی، به شدت، در صدد تبرئه رژیم پهلوی (پدر و پسر)، هستند. دسته اول، بازماندگان رژیم پهلوی که به ۲ گروه داخلی و خارجی تقسیم می شوند.

گروه اول، بازماندگان رژیم در داخل کشور، که نیروی قابل توجهی هستند. اگر بخواهیم، نشانه هایی هم می توان پیدا کرد. در اولین دوره انتخابات ریاست جمهوری، در برابر آقای خامنه ای، مصطفی کاشانی، پسر آیت الله کاشانی، عضو حزب زحمتکشان مظهر بقایی، یعنی جریانی که آنهمه خیانت کرد، کاندیدا شد و رأی بالای یک میلیون آورد که کم هم نیست. کسانی که به او رأی دادند چه کسانی بودند؟ گروهی از اینها همان بازماندگان رژیم پهلوی اند. اینها به انحاء مختلف، علاقمندند که هم خود را تبرئه کنند و هم رژیم پهلوی را و خریدار کتاب هایی هستند که در تبرئه رژیم پهلوی نوشته می شود و مدافع آمریکا و انگلیس است.

گروه دوم، بازماندگان رژیم پهلوی در خارج از کشور هستند. شمار این دسته هم بسیار زیاد است. بسیاری از آنها که از کشور فرار کرده و به خارج رفته اند، از وابستگان سیاسی رژیم پهلوی بوده اند.

نمونه دوم، سلسله کتاب هایی است با عنوان: نخست وزیران ایران، نوشته جعفر مهدی نیا.

جلد پنجم این کتاب ها را که نمی دانم تا چند جلد دیگر ادامه خواهد

یافت، دیدم که نامش زندگی سیاسی محمدعلی فروغی است. در کل این کتاب، تنها دو یا سه صفحه درباره محمدعلی فروغی است و بقیه کتاب پر است از تعریف رضاخان و اقدامات و خدمات او. مثلاً اینکه رضاخان، ارتش شاهنشاهی را درست کرد. اما به هدف ایجاد این ارتش که تقریباً تمام درآمد نفت، صرف خرید ساز و برگ آن شد، آنهم در این منطقه مهم جهانی و در جنوب شوروی، اشاره ای نمی شود. قدرت این ارتش در سوّم شهریور ۱۳۲۰ بر ملا شد که در ظرف دو سه روز، مثل برف، آب شد.

مثلاً یکی از شاهکارهای رضاخان را کشیدن راه آهن از شمال تا جنوب می دانند. درست است که رضاخان، با بهره گیری از «قوت لایموت» توده های مردم از راه مالیات های غیرمستقیم، هزینه ساختن راه آهن را سرهم کرد ولی از این مهم تر، این است که یکی از خواسته های درجه اوّل انگلیس، به هنگام گرفتن امتیاز نفت، امتیاز احداث راه آهن از بحر خزر تا خلیج فارس بوده است.

در سال ۱۸۷۴ میلادی، ۱۲۵۱ هجری شمسی، انگلیسی ها امتیاز کشیدن «خط تلگراف» را از ایران گرفتند. در همان سال، رویتر، رئیس این سازمان، امتیاز احداث خط آهن از دریای خزر تا خلیج فارس را با حق استفاده ۷۰ ساله از همه ثروت های کانی ایران به دست آورد. این امتیاز در سال ۱۹۰۱ میلادی، ۱۲۸۰ هجری شمسی، به امتیاز جستجو و استخراج و بهره برداری از نفت در $\frac{5}{6}$ قسمت خاک ایران تبدیل شد که به پیمان دارسی معروف است. برپایه همین امتیاز «شرکت نفت ایران و انگلیس»، تشکیل شد. محمدرضا هم همان سیاست را دنبال کرد و به صورت ژاندارم برای اجرای سیاست آمریکا درآمد.

این نویسنده و همقطاراناش، این واقعیت را نمی گویند که چه طور در دوران محمدرضا هم بخش اعظم درآمد نفت، صرف خرید جنگ افزار از آمریکا و انگلیس شد و شاه از هر معامله ای برای خودش درصد معینی برمی داشت!

نمونه سوّم که از همه این ها، گویاتر است، کتابی است با عنوان: تقی زاده و روشنفکری در مشروطیت ایران نوشته مجتهدی، که در آستانه انقلاب، به چاپ رسید. این نمونه، از نمونه های دیگر جالب تر است. نویسنده برای این که ثابت کند، رضاخان و نوکر بی اراده او، تقی زاده، آدم های خیلی وطن پرستی بوده اند، گفته ها و نوشته های چند نفر از همفکران خود را گواه می آورد. اوّلین شاهدش، آقای جمالزاده است. او مقدمه ای بر این کتاب نوشته که واقعاً جالب و خنده آور است از جمله این که: «تقی زاده، آدم وطن پرست بزرگی است و هرچه درباره او نوشته شود، کم است.»

نویسنده بعد از جمالزاده، شاهد دیگری می آورد: عبدالحسین بهنیا. این یکی در کتاب خود به نام پرده های سیاست، نفت، نهضت مصدق، ادعا کرده است که: «در جریان تبدیل عهدنامه داری به قرارداد نفت سال ۱۹۳۳، هیچگونه تبانی از طرف رضاشاه کبیر و تقی زاده وجود نداشته است! و آن دو مرد وطن پرست، قدمی بر ضد مملکت برنداشته اند. اگر پادشاه بزرگ به قرارداد رژی رضایت می داد، پس از شهریور ۱۳۲۰ بیشتر مورد انتقاد قرار می گرفت!»

نویسنده، دست به دامن گواه سوّمی می شود که این شاهد بسیار معتبر، مصطفی فاتح، کارمند عالیرتبه شرکت نفت و مشاور «کدامن» رئیس شرکت نفت ایران و انگلیس است که به پاس خدماتش پادشاه

انگلستان به او لقب «سر»، اعطاء کرد. او ادعا کرده است: «هنگام مذاکرات، اصلاً تبانی قبلی در کار نبود. پنج سال مذاکره، به جایی نرسیده بود و نقصان عایدات، اعلیحضرت فقید را عصبانی کرده بود، در مذاکرات تهران هم، صحبت از تمديد، اصلاً نبود. کدمن، به من گفت تا صحبت از تمديد کردم، اعلیحضرت، بسیار ناراحت شدند...»^۱

شاهد چهارم، میرزا عبدالله مستوفی است که در جلد سوم کتاب زندگی من نوشته است:

«اگر قرارداد داری را لغو نمی کردیم و منتظر انقضای آن می نشستیم، از ۹۰ میلیون لیره تفاوت ۲ قرارداد، محروم می ماندیم. رضاشاه، قاطبه مردم ایران را در نظر داشت، ما که هنوز «تن شماری» نفت خود را بلد نبودیم چطور می توانستیم در آن ایام، نفت را استخراج کنیم، بازاریابی کنیم و بفروشیم؟! ...»^۲

اینها، نمونه هایی بود از تلاش وابستگان و سرسپردگان رژیم برای تبرئه رضاخان که در اشکال گوناگون، اما با هدف واحد، همگی به «تاریخ سازی» روی آورده اند.

س: علاوه بر آنچه که اشاره کردید، با توجه به مطالعات خود در تاریخ معاصر، در آثار امثال مکی، شجاع الدین شفا - که البته این یکی ضدانقلاب است و حسابش جداست - محمود طلوعی، ابراهیم صفایی و نظایر اینها چه نشانه هایی وجود دارد که نشان می دهد اینها مدافع رژیم شاه هستند و یا فرهنگ شاهنشاهی را تقویت می کنند؟

۱. مصطفی فاتح - پنجاه سال نفت ایران - صفحه ۹۳۲.

۲. عبدالله مستوفی، زندگانی من، جلد سوم - صفحه ۳۲۷.

ج: ببینید، برخی از کسانی که شما نام بردید، آدم‌های زرنگی هستند. ساده نیستند. حسین مکی همه را فریب داده، با حزب قوام بوده، بعد به جبهه ملی آمد و خودش را به عنوان یکی از گردانندگان جبهه ملی مطرح کرد و با انگلیس و آمریکا هم تماس گرفت، بعد با زاهدی در کودتا شرکت کرد. این آدم همه کاری کرده، بعد از کودتا هم چون کاری به او ندادند، به تاریخ روی آورد. با مطالعه دقیق نوشته‌های این به اصطلاح تاریخ نویسان باید می‌فهمید این نویسنده‌ها را گرفت و بعد دید که سوابقشان در طی ۲۵ سال حکومت بعد از کودتا، چه بوده؟ چطور زندگی کردند؟ چه ارتباطاتی داشته‌اند؟ و...

س: در آثارشان چطور؟ مثلاً در آثار طلوعی و یا صفایی چه نشانه‌هایی را می‌توان یافت؟

ج: تکلیف ابراهیم صفایی روشن است. از همان سال‌های ۳۰ در ردیف شاهپرستان و کودتاچیان بود و هنوز هم در همان خط است. او در مجلس هفدهم، نماینده مجلس بود و در صف شاهپرستان، به یک نمونه از اظهاراتش در مجلس شاه، توجه کنید:

«... دو عامل عمده و سیله پیروزی ایرانیان در مبارزه با اجانب بوده است. یکی عامل مهم روحانیت و دیگری حسن تدبیر و کاردانی زمامداران سیاسی این مملکت.

این دو عامل، مانند روح و جسم- وابسته به یکدیگرند. همانطور که برای سیاست، یک مرکز ثابت لازم است و آن، مقام سلطنت می‌باشد و ما به آن احترام می‌گذاریم، برای دیانت هم باید یک مرکز ثابت باشد و همه به آن احترام بگذارند و آن مقام، مرجعیت شیعه است، مانند مقام

حضرت آیه الله العظمی بروجردی.^۱

از این جناب صفایی، چندی پیش، جزوه ای دیدم به نام اشتباه بزرگ. در این کتاب، او، ملکی کردن صنعت نفت را، اشتباهی بزرگ دانسته و ادعا کرده که اگر همان قرارداد ۱۹۳۳ با اصطلاحاتی، ادامه می یافت، آمریکایی ها کودتای ۲۸ مرداد را انجام نمی دادند و مدت ۲۵ سال بر کشورمان، حکومت نمی کردند! باید در اسناد پیدا کرد که این جناب ابراهیم صفایی، در دوران بیست و پنجساله، چه می کرده؟ باید اسناد کافی به دست آورد و او را با این اسناد، افشاء کرد.

درباره محمود طلوعی هم، چند نکته جالب در پایان بحث، خواهم گفت که در آثارش مطالب زیادی در تجلیل از رضاخان، دیده می شود ولی در کنار این تجلیها، یکی دو نکته منفی هم دیده می شود که روی خواننده ناآگاه، اثر خودش را می گذارد.

س: ولی موارد منفی، خیلی پیش پا افتاده است!

ج: می دانم. اما باید نوشته ها را با حوصله خواند و نکته های اساسی آنها را پیدا کرد و نشان داد که نویسنده، هدف عمده اش چه بوده است؟ از چه کسی می خواهد تعریف کند و چه جریانی را تبرئه کند.

س: در حال حاضر، کتاب های زیادی از طرف طیف راست، تحت عنوان «زندگی رجال پهلوی»، با هدف تبرئه و بازسازی شخصیت آنها منتشر می شود برای تقی زاده، رزم آرا، جلال عبده، متین دفتری، مهندس فروغی و امثالهم، با توجه به اینکه نسل جوان کنونی ما، در آن دوران حضور نداشته و اطلاعی از آن ندارد، برای اطلاع این نسل، به نقد

۱. روزنامه اطلاعات، ۱۸ دی ماه ۱۳۳۱ - نقل از کتاب نفت، مصدق و ناسیونالیسم ایران - صفحه ۱۷۶.

شخصیت اینها نیاز داریم نقدی که بدون غرض و بی طرفانه، عملکرد و جایگاه و موقعیت این افراد را، چه در رابطه با استعمار و چه در رابطه با استبداد، روشن کند، شما چه نظری در این باره دارید؟

ج: برای معرفی این شخصیت ها و افراد به نسل جوان کشورمان باید یک روش منطقی و درست، به کار گرفته شود. به شکلی که مدافعین رژیم پهلوی نتوانند آنرا ساختگی و تحریف واقعیت، معرفی کنند. از جمله این که در میان اسناد منتشر شده توسط خود امپریالیست ها، و کتاب های زیادی که خودشان نوشته اند، اسناد وابستگی این گروه به محافل امپریالیستی و عواملی که آنها را به قدرت رسانده و منافعی که در سایه تبعیت از رژیم داشته اند را پیدا کرد و در اختیار نسل جوان قرار داد. البته در این راه باید با انصاف عمل کرد و جنبه های مثبت شخصیت ها را هم گفت. به نحوی که در صداقت و سلامت این تحقیق ها نتوان تردید کرد.

س: در میان کتب تاریخی که اخیراً در اروپا و آمریکا توسط رجال سیاسی عصر پهلوی نوشته شده، چه ویژگی های مثبت یا منفی می بینید؟ مثل خاطرات اسداله علم، محمدرضا، مصطفی الموتی، متین دفتری، و دیگران که نوعی نگرش شاهنشاهی دارند و زندگی سیاسی آنها با سلطنت گره خورده است. اساساً چه تفاوتی بین آنها وجود دارد؟ مثلاً بین علی اکبر سیاسی و اسداله علم و یا متین دفتری؟ و یا مصطفی الموتی؟

ج: من در بین کتابهایی که منتشر شده است بعضی آثار را دیده ام. مثل یادداشت های روزانه اسداله علم و خاطرات ابوالحسن ابتهاج و یا دکتر سیاسی. در همه این آثار، دو خط قرمز، کاملاً پیداست. یکی تبرئه خود است. یعنی بدون اشتباه قلمداد کردن عملکرد خود، و دیگری به طور مستقیم و غیر مستقیم، تبرئه رژیم پهلوی و مآلاً تبرئه انگلستان و

آمریکا.

این نوشته ها را می توان به ۲ دسته تقسیم کرد: بعضی از آنها به اعتبار نویسنده شان، تکلیفی معین دارند. مثل احمد آرامش، امیر اسداله علم، دکتر متین دفتری، دکتر سجادی و ... درباره این افراد، مدارك مستند و محکمی دال بر وابستگی آنان به امپریالیستها وجود دارد. مثلاً در مورد احمد آرامش، گازیرووسکی، خیلی صریح نوشته است:

«... صبح روز چهارشنبه، ۱۹ اوت، ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، دو تن از مأمورین سیا، با آرامش ملاقات کردند و مبلغ ده هزار دلار، در اختیار او گذاشتند تا به کاشانی برساند و چنین به نظر می رسد که کاشانی بتواند از آن در جهت روانه کردن یک گروه ضد مصدقی به ناحیه بازار تهران، استفاده کند.» ... آنچه که مسلم است این که، آرامش، مأمور «سیا» بوده و ده هزار دلار از سیا پول گرفته است. در مورد وابستگی اسداله علم به انگلیس هم، نیاز به توضیح نیست. در میان آنها که شما اسم بردید. به نظر من، دکتر سیاسی با دیگران تفاوت هایی دارد و با ابوالحسن ابتهاج، دکتر غنی، نصراله انتظام و دکتر عبده، قابل مقایسه نیست.

درباره نصراله انتظام، کیم روزولت، نوشته است که در بازگشت از ایران، به لندن رفته و با انتظام که در آن زمان، سفیر ایران در انگلیس بوده صحبت کرده و او هم با نظر روزولت درباره دکتر مصدق، موافق بوده است.

اما ابوالحسن ابتهاج، یک تکنوکرات بسیار خودسر و متکبر بود. در خاطراتش آنقدر «من» «من» گفته، که انگار، همه سیاست های مالی این مملکت را، او طراحی کرده است اما برخی از اظهاراتش درست است. یعنی بانک ملی ایران را، او سازمان داد و در آن نظامی، برقرار کرد.

عده‌ای دانشجوی را هم برای تحصیل امور بانکداری، به انگلستان فرستاد که اتفاقاً اکثرشان وقتی برگشتند، توده‌ای بودند و اعتصاب کارکنان بانک را همین دانشجویان، به راه انداختند. درباره وابستگی اش به انگلیس هم، زیاد گفته می‌شود، ولی من، تاکنون به سندی برخورد نکرده‌ام. برادرش مهندس ابتهاج هم، از وابستگان نزدیک محمدرضا پهلوی بود. می‌رسیم به متین دفتری که در دوران رضاخان، وزیر دادگستری و بعد هم نخست وزیر بود و چهره اش مشخص است.

دورانی از چاکران هیتلر شد و پس از شهریور ۱۳۲۰، انگلیسی‌ها او را بازداشت و پس از سرسپردنش آزاد کردند. دکتر جلال عبده هم، در دوران محمدرضا، چند دوره وکیل مجلس بود و بعد هم نماینده ایران در سازمان ملل شد. دکتر قاسم غنی هم، همپالکی فروغی و تقی زاده است. او تا پایان عمر از نزدیک‌ترین افراد مورد اعتماد محمدرضا پهلوی بود. او در زمان رضاخان، مأمور خواستگاری فوزیه، و پس از طلاق، مأمور برگردان فوزیه به مصر بود. یعنی حلقه رابط انگلیس بین مصر و ایران.

اما دکتر سیاسی، به استثنای یک بار، که چند ماهی وزیر خارجه شد. بیشتر در زمینه‌های فرهنگی کار می‌کرد. در دوران رضاخان مدت‌ها رئیس دانشگاه بود. در دوران محمدرضا هم این پست را داشت. چندبار هم، وزیر فرهنگ شد. به هر حال گرچه او یکی از مهره‌های رژیم پهلوی است اما برخی ویژگی‌هایی که داشت، او را از بقیه متمایز می‌کرد. یک نمونه آن را من شاهد بودم: پس از ۱۵ بهمن ۱۳۲۷ که حزب توده ایران، غیرقانونی اعلام شد، شاه، با اصرار از او خواست که اساتید توده‌ای را از دانشگاه تهران اخراج بکند، ولی او مقاومت کرد و وزیر فرهنگ، بدون موافقت او، مستقیماً دست به این کار زد. به دلیل همین مخالفت، مدتی

بعد، از ریاست دانشگاه، برکنار شد. ما در دانشگاه، شاهد برخورد متین او با توده‌ای‌ها بودیم. دربارهٔ اینکه آیا او هم مانند متین دفتری، عبهده و انتظام، رابطه مستقیمی با انگلیس یا آمریکا داشته یا نه؟ تاکنون، سندی ندیدم.

از رجال دوران رضاخان که همراه ارباب، از انگلیسی‌ها بریده و به خدمت آلمان هیتلری درآمدند، بجز متین دفتری از ۱۶۰ شخصیت و چهرهٔ لشکری و کشوری اعم از وزیر و معاون و ... می‌توان نام برد که مشهورترین آنها، دکتر سجادی، سرلشکر زاهدی، سرلشکر بقائی، سپهبد آق‌اولی، سرلشکر کوپال، سپهبد باتمانقلیچ، خسرو اقبال، جعفر شریف امامی و جواد بوشهری بوده‌اند که ارتش انگلستان ۱۶۰ نفر را به اتهام داشتن رابطه با عوامل آلمان نازی به دنبال کشف کودتایی که قرار بود به رهبری سرلشکر زاهدی، فرمانده لشکر اصفهان، و حبیب‌اله نوبخت، عملی شود، بازداشت کرد.

اکثر این افراد، بعدها و به‌ویژه، پس از شکست ارتش هیتلری در جنگ دوم، به خدمت انگلیسی‌ها درآمدند و گردانندگان کودتای ۲۸ مرداد شدند. البته در میان کسانی که به آلمان گرایشی نشان دادند، افرادی هم بودند که عمیقاً احساسات ضدانگلیسی داشتند و تا پایان هم این روحیه را حفظ کردند. مانند آیت‌اله کاشانی، احمد شاملو و معدود مهندسان جوان. احتمالاً آشنایی آیت‌اله کاشانی با سرلشکر زاهدی هم از همین دوران آغاز شد و احتمالاً آقای کاشانی تا پایان عمر، زاهدی را فردی ضدانگلیسی، تصور می‌کرده است.

س: گروهی از تاریخ‌نگاران، تاریخ معاصر را با پیش‌داوری می‌نویسند. یعنی اوّل یک برداشت را اصل قرار می‌دهند و بر آن مبنا،

تاریخ می نگارند.

دسته دوم نوع جهان بینی و نگرششان، محدود است. یعنی نوع نگاهشان، منحصر به یک نکته و یا یک وجه است. دسته سوم نوعی خودسانسوری می کنند مثلاً فرض کنید، طرف، عضو جبهه ملی است، برای تبرئه جبهه ملی، عیوب جبهه را نمی گوید. مثل ابوالفضل قاسمی یا خلیل الله مقدم.

عده ای هم برای اینکه حزب توده را تبرئه کنند بخشی از اشتباهاتشان را نمی گویند و فقط به یکی دو نکته، بطور کمرنگ، بسنده می کنند، هر کدام از اینها، به نوعی، خودسانسوری می کنند و در اینجا، باز، تاریخ واقعی گفته نمی شود.

گروهی عکس العملی برخورد می کنند. مثلاً آقای کیانوری آمده یک چیزی گفته، طرف می آید علیه آن چیزی می نویسد، بابک خسروی چیزی می گوید، یکی دیگر علیه او جوابیه ای صادر می کند و قس علیهذا. به نظر بنده، این، تاریخ نگاری نیست، درست نمی گویم؟

ج: همه تاریخ نویسان معاصر ما به نوعی وابستگی های سیاسی، اجتماعی دارند. افرادی هستند مانند شجاع الدین شفا، که موضعگیری کاملاً روشنی دارند. دفاع از سلطنت پهلوی ها با همان ویژگیهایش. حتی نه به عنوان سلطنت مشروطه، بلکه با همه دیکتاتوری آن. از مدتی قبل، شجاع الدین شفا هم، به جرگه مخالفین سرسخت رضا پهلوی پسر محمدرضا، پیوسته است. انتقاد او به پسر محمدرضا این است که می گوید او خیلی «دمکرات بازی»! درآورده و با چنین روشی، ناخواسته، رژیم پدر و پدربزرگش را زیر سؤال می برد!

تکلیف چنین آدمی، روشن است و برای شناختن او، مشکلی وجود

ندارد. اما افرادی هستند که وابستگی به دستگاه حاکم نداشته اند، اما حامل یک فکرند. مثل خود من توده ای. با چنین دیدی، وقتی من نوعی می خواهم به تشریح عملکرد حزب و نقش خودم پردازم، اگر باانصاف باشم، به نوشتن نقاط مثبت، بیشتر تمایل نشان می دهم و نقاط ضعف را، کم رنگ تر می بینم و اگر بی انصاف باشم، مثل برخی دیگر از مورّخین، تنها به نوشتن نقاط مثبت می پردازم و روی نقاط ضعف، سرپوش می گذارم. دو نمونه از این با انصاف ها و بی انصاف ها، یکی سرهنگ نجاتی است. و نمونه دوم، رهبران جبهه ملی. سرهنگ نجاتی درباره آنان، چنین اظهار نظر کرده است: «... اکنون سی و نه سال از کودتای ۲۸ مرداد می گذرد، طی این مدت، از سوی رهبران جبهه ملی، درباره علل شکست نهضت، هیچگونه بررسی و تحقیق مناسبی صورت نگرفته و این موضوع، همچنان مورد سؤال است که آیا شکست نهضت، آنقدر اهمیت نداشت که رهبران جبهه ملی، به بررسی آن پردازند و نتیجه کار خود را به آگاهی مردم برسانند؟ حقیقت این است که در فرهنگ سیاسی ما، انتقاد از خود، معمول نشده است، و از میان نخبگان سیاسی کشورمان، به ندرت کسی را می شناسیم که به اشتباهات خود در دورانی که عهده دار مسئولیت بوده، اعتراف کرده باشد. به واسطه این سیاست است که افراد، همواره سعی کرده اند موفقیت های گذشته را به حساب خود بگذارند و اشتباهات و کج رویها را به گردن دیگران بیندازند.»^۱

اکنون ببینیم که خود این با انصاف، وقتی تاریخ می نویسد چقدر بی انصافی می کند. او در مقاله ای به نام کودتای ۲۸ مرداد، چنین

۱. از پاسخ سرهنگ نجاتی به پرسشهای مجله ایران فردا.

می نویسد:^۱

«بحث پیرامون این موضوع که آیا دستگاه رهبری نهضت، می توانست در سیاست خارجی خود، از اتحاد دولت های انگلستان و آمریکا و نیز تحریم خرید نفت جلوگیری کند و یا در برابر توطئه های دربار و مخالفین، مقابله کند، در حوصله این مقاله نیست. اما بهر حال جمع بندی ما حاکی از این است که دو عامل اساسی، یعنی عملکرد دستگاه رهبری نهضت و جبهه ملی و نیز اخلاص لگریهای برنامه ریزی شده حزب توده ایران، برای ایجاد آشوب و نگران ساختن مردم، در راستای سقوط دولت مصدق، نقش تعیین کننده داشت. کرمیت روزولت، کارگردان کودتا، از آشوبگری های حزب توده در روزهای ۲۶ و ۲۷ مرداد، ابراز خرسندی می کند و کوشش افراد حزب را در برپایی تظاهرات و ایجاد بی نظمی، مفیدترین اقدام برای اجرای کودتای ۲۸ مرداد می داند و می گوید:

... توده ای ها، با تشویق و حمایت شوروی ها، به خیابانها ریختند و با آنکه تعدادشان از چند هزارتن تجاوز نمی کرد، بدون اغراق، خیابانها را به تصرف خود درآوردند...

- آنچه را که می توانستند غارت کردند و به هر ساختمانی که ممکن بود، هجوم بردند...

- این بهترین واقعه ای بود که باید، انتظار آنرا می کشیدیم. هرچه بیشتر بر علیه شاه، فریاد می زدند، ارتش و مردم، بهتر و بیشتر، متوجه دشمنی آنها نسبت به خود می شدند، و هر قدر بیشتر شهر را غارت

۱. کودتای ۲۸ مرداد، آیا پیروزی دشمن، اجتناب ناپذیر بود؟ - ایران فردا، شماره ۶۸ - سال ۸ - مرداد و شهریور ۷۲ - صفحه ۶۷.

می کردند، گروههای بیشتری عصبانی می شدند. هیچ عاملی بهتر و سریعتر از این اعمال نمی توانست، اوضاع را به سود ما برگرداند...
- باید به آنها فرصت می دادیم تا اهالی تهران، آماده قیام گردند و آنها را سر جایشان بنشانند...^۱

این جناب نجاتی، که این دروغ های شایع را از قول کرمیت روزولت، برای متهم کردن حزب توده ایران، تکرار کرده است، خود، در پائین این نقل قول، ماهیت اهالی تهران را که قیام کردند و توده ای ها را سر جایشان نشانند! چنین توصیف می کند:

... طی سه روز، پس از شکست کودتای شب ۲۵ مرداد، کودتاچیان، با استفاده از فرصت، بخش دیگری را در سازمان های انتظامی و دیگر نهادهای دولتی و سیاسی به سوی خود کشاندند. شماری نیز دودوزه بازی کردند و از بعد از ظهر ۲۸ مرداد، همراه با پیمان شکن های خائن، به دشمن پیوستند و شرافت و مردانگی را به زنجیر کشیدند و بدین سان، شبکه ای وسیع به سرکردگی جاسوسان انگلیسی و امریکائی با شرکت فاسدترین عناصر درباری، شماری از ژنرال ها و افسران بدنام ارتش و شهربانی که بعلت فساد اخلاق به رأی اکثریت جامعه افسران ارتش رانده شده بودند همراه با گروهی از چاقو کشان حرفه ای، قداره بندان حزب سومکا به رهبری دکتر منشی زاده، افراد حزب مظفر بقائی و دار و دسته حسن عرب، شعبان بی مخ و نیز گروهی روسپی به سردهستگی ملکه اعتضادی و آژدان قزی، مزدوری دشمن را پذیرفتند تا جنبش ضد استعماری مردم ایران را سرکوب کنند. و دولتی را که طی دو قرن تاریخ سیاسی ایران، به منزله امید و آرزوهای ملی بود، از میان

بردارند و سالیان دراز، سلطهٔ استبداد و ارتجاع را بر مردم ایران تحمیل کنند...

سرهنگ نجاتی، دسته چاقوکشان گروه حسن عرب و شعبان بی مخ، و روسپی‌های دار و دسته ملکه اعتضادی و آژدان قزی را از قول روزولت، قیام مردم تهران می‌نامد!

حیرت آور این است که این جناب سرهنگ نجاتی که از قول کریمت روزولت، ردیلانه‌ترین اتهامات را به حزب توده ایران وارد می‌کند. خودش، مترجم اثر گازیوروسکی محقق آمریکایی است که در آن، با صراحت کامل، نوشته است: ... در خلال این رویدادها، نرن وسیلی^۱ گروه‌های متعددی را اجیر کرده و ۱۷ اوت (۲۶ مرداد) با سر دادن شعارهای حزب توده و حمل آرمهایی که در آنها، شاه، تقی‌یح و سرزنش شده بود، در خیابانهای تهران به راهپیمایی پرداختند. این جمعیت «توده ای قلابی» که عصر روز قبل، ۵۰ هزار دلار دستمزد آنها، بوسیله یکی از مأمورین سیا به نرن وسیلی پرداخت شده بود، وظیفه داشتند با ایجاد بیم و هراس از خطر به قدرت رسیدن توده ای ها موقعیت زاهدی را تقویت کنند...^۲

من، برای سرهنگ نجاتی، احترام قائل بودم. ولی با این نوشته، این احترام به میزان زیادی از دست رفت. امیدوارم ایشان در فرصتی دیگر، این اشتباه خود را تصحیح کنند. به هر حال، در گفتار پیشین گفتیم که تاریخ هر رویداد، معمولاً بایستی، صد یا صد و پنجاه سال بعد از آن، نوشته شود. یعنی افرادی که هیچ وابستگی به آن رویدادها نداشته و محقق

۱. نرن وسیلی Neron Wasily.

۲. صفحات ۳۵ و ۳۶.

واقعی باشند، بیایند از روی مجموعه اطلاعاتی که در دست است، یک تحقیق واقعی انجام بدهند.

در تاریخ‌نویسی کنونی دنیا هم، همین مطرح است. البته شمار دانشمندانی هم که نسبت به گذشته‌ها، تاریخ دقیق می‌نویسند، مثل پتروشفسکی و دیاکوف و هربرت ولز، بسیار کم است. بهر حال کسانی که در متن ماجرا بوده‌اند، تأثیرپذیرند و هر کس مطابق نظر خود، طرز فکرش را در تحلیل تاریخ، دخالت می‌دهد.

س: هر قدر حجم تشتت آرا در تاریخ وسیع بشود، پیدا کردن حقایق هم، به همان نسبت دشوارتر می‌شود. مثلاً یکی «ماسون» است، دیگری طرفدار رضاخان، یکی تحت تأثیر مستشرقین و نظایر اینها. مملکت ما هم بخاطر پائین بودن فرهنگ سیاسی و ناآشنایی با تاریخ گذشته خود، مرتکب اشتباهات تاریخی مشابه می‌شود. اما با توجه به لزوم تاریخ‌نگاری درست و ضرورت توجه به آن، فکر نمی‌کنید باید کاری کرد؟ اگر ما بعد از مشروطه توانسته بودیم تاریخ را خوب بنویسیم. در انقلاب اسلامی، بهتر حرکت نمی‌کردیم؟

ج: متأسفانه این یک واقعیّتی است که مشکل عمده برداشت‌های تاریخی، یک جنبه بودن آنهاست. من نمی‌دانم در دانشگاه‌های ما که تاریخ تدریس می‌شود، تا چه حد دانشجویان را در جهت همین بینش همه‌جنبه و واقع‌گرایانه به تاریخ، تربیت می‌کنند. آیا در میان این نسل تازه، افرادی که بتوانند مستقل فکر کنند و دیواری را که بوجود آمده، بشکنند، پیدا خواهد شد؟ آینده نشان می‌دهد. اما من در حال حاضر، چنین پدیده‌ای را نمی‌بینم. در ماهنامه‌هایی که به دستم می‌رسد، مقالاتی که بی‌طرفانه نوشته شده باشد، خیلی کم است.

س: فکر نمی کنید، برای گذار از این وضعیت، اگر کسی پیدا بشود و به عنوان کسی که خود شاهد و ناظر تاریخ بوده، به طرح موضوع، حتی اگر علیه خودش باشد، بپردازد، مؤثر باشد؟ در میان روشنفکران، جلال تنها کسی بوده که صادقانه حرف می زد و بعضی از این حرفها، حتی علیه خودش بود. یعنی به تبرئه نسل و تیپ خودش، نمی پرداخت. حالا اگر سنت شکنی شود و بجای آنکه هر کس در قالب تاریخ، به تبرئه خود بپردازد، بی طرفانه حتی به نقد اشتباهات خودش یا حزیش بپردازد، به جایی نمی رسیم؟ به عنوان نمونه، خود شما، جدای تبرئه شوروی و یا حزب توده و یا دیگران، جدای تبرئه خود و طرز تفکرشان، به مسائل نگاه کنند. مثلاً به جای پاسخگویی به این و آن، با جسارت به طرح مسئله بپردازند.

ج: به عقیده من، چنین چیزی وجود ندارد. یعنی افراد نمی توانند مسخ شوند. هر اندازه هم که تلاش کنند، باز نمی توانند. چرا، به علت اینکه طرف مقابل اینها نیرومند است. بطور مثال حزب توده ایران هیچگونه امکاناتی برای دفاع از خود ندارد. شوروی هم که دیگر وجود ندارد تا در برابر اینهمه ناسزاگویی، واکنش نشان بدهد. پس نمی شود در برابر دشمنان سکوت کرد و به نقد خود، پرداخت. چون نویسندگان گستره وسیعی دارند. و دشمنان هم امکانات فراوانی دارند شما ببینید کتاب های محسن طلوعی با چه کاغذی چاپ می شود؟ و با چه کیفیت چاپی؟ هزینه اش از کجا می رسد؟

مدافعین طرز فکر او زیاد هستند و کسانی که بتوانند به آنها جواب بدهند، حتی انگشت شمار هم نیستند. شما اگر خاطرات کیانوری را حذف کنید دیگر کسی را نمی بینید که آماده باشد و امکان داشته باشد از

اتهامات دفاع کند. مثلاً دربارهٔ موفقیت کمونیست‌ها در یکی دو سال اخیر در کشورهایی که قبلاً نظام سوسیالیستی داشته‌اند و به دامان غرب افتاده‌اند و مردم مجدداً چیزهایی فهمیده‌اند، چه چیزی چاپ می‌شود؟ در هر موردی هم همین است. در اینجا یک عدم تعادل وسیعی دیده می‌شود. در مورد رژیم گذشته هم می‌بینیم که چقدر کتاب مختلف، برای تبرئه رضاخان چاپ می‌شود؟ و یا در جهت تبرئه رژیم شاه. از خاطرات خود شاه گرفته تا فرح و ثریا و فوزیه و دیگران. کاری به کتابهایی که در خارج چاپ می‌شوند ندارم. اما چه کسی به همین کتبی که در ایران بطور مرتب چاپ می‌شوند جواب مناسب داده است؟ چه کسی تا به حال به اینها جواب داده؟ چه کسی ادعای آنان را رد کرده؟ کدام نشریه به اینها جواب داده؟

من، هیچ نشریه‌ای را نمی‌بینم که این مسایل را مطرح کند. حتی از طرف جمهوری اسلامی هم نمی‌بینم.

اصلاً شما کوچک‌ترین فعالیتی علیه این جریان، آنهم با این وسعت، نمی‌کنید. شما یک مجله ندارید که این نوشته‌های تبرئه‌کننده رژیم شاه را، با تحلیل رد کند! شما می‌آئید با کیانوری که دسترسی خیلی اندکی به این انتشارات دارد و دامنه اظهارنظرش هم بالطبع، محدود است، مصاحبه می‌کنید.

بایستی یک گروه، معین بشوند که با تحلیل منطقی، جریان تبرئه مخفیانه امپریالیسم و ارتجاع پهلوی‌ها را، خنثی کنند.

من با آزادی مطبوعات، صدر صد موافق هستم و نمی‌گویم حالا این‌ها که در ایران آزادانه منتشر می‌شوند، منتشر نشوند. اما بایستی میدان داده شود که نظرات مخالف هم مطرح شود.

روزنامه‌هایی مثل اطلاعات و کیهان، که هر کدام صدها هزار شماره، چاپ و منتشر می‌شوند، می‌توانند بخش معینی از صفحات خود را به این کار اختصاص بدهند تا این تبلیغات وسیع دشمن، خنثی شود. شما امکاناتی دارید که این امکانات را هیچکس ندارد مثلاً مجموعه اسناد ملی که بسیار غنی است. شما باید از این گنج بزرگ استفاده کنید. اگر این کار را نکنید، روند تیره رژیم دیکتاتوری ۵۰ ساله پهلوی و تیره امپریالیسم، با شدت هرچه بیشتر، ادامه پیدا خواهد کرد. من نمی‌گویم مانع انتشار این نوشته‌ها شوید. برعکس، اجازه بدهید اینها همه نظرات خود را بنویسند و خود را بشناسانند. آنوقت با مدرک و سند و با پاسخ مستدل به مقابله با آنها بروید.

س: شاید در پاسخ این دغدغه شما، عده‌ای بگویند اصلاً برای چه تاریخ بخوانیم؟ مگر تاریخ چه ارزشی دارد؟ جایگاه تاریخ در فرهنگ و حکومت کجاست؟ چه نفعی برای ما می‌تواند داشته باشد؟ نوعی بدبینی نسبت به تاریخ در جامعه وجود دارد، عده‌ای به تاریخ به چشم دروغ نگاه می‌کنند، عده‌ای مورخین را تحریف‌گرا و در خدمت این و آن می‌دانند، بهر حال اینها باعث کم‌عنایتی به تاریخ شده است و دانشجوی رشته تاریخ که بخواهد از مسائل تاریخی صحبت کند، شنونده به او توجه کافی نشان نمی‌دهد.

ج: به نظر من این کاملاً طبیعی است. این نتیجه منطقی آن مصالح تاریخی است که تاکنون از طرف تاریخ‌نویسان غیرواقع‌گرا، تحویل جامعه ایران داده شده است. از سوی دیگر، حتی عده زیادی از مسئولین کشور ما، ارزشی در خور شأن تاریخ، برای مطالعه تاریخ قائل نیستند! حتی دانشگاهیان، چه استادان و چه دانشجویان، آنقدر در گرفتاری‌های

شخصی خود، چه از لحاظ کار و چه از لحاظ وظایف اجتماعی که دارند و چه از لحاظ زندگی شخصی، غرق شده اند که احتمالاً، حتی به خواندن روزنامه روزانه هم نمی رسند، چه برسد به این که تاریخ بخوانند. اگر هم کسی بخواهد تاریخ بخواند چه تاریخی را بخواند؟ نوشته های خامه ای و همایون کاتوزیان و محمود طلوعی را بخواند؟

شما کتاب های تاریخ کلاس های ابتدائی و متوسطه را بردارید، ورق بزنید و ببینید که چه قدر تاریخ واقعیت ها در آن تحریف شده است. همین الان این کتابهایی که از طرف وزارت ارشاد و آموزش پرورش منتشر می شود، کتابهای ۱۵ سال اخیر را پهلوی هم بگذارید ببینید از اوّلش چگونه شروع می شود؟ در دوران اول انقلاب، تاریخ نویسان ما چه کسانی بودند؟ آقای آیت و آقای دکتر مدنی بودند که نظریات مظفر بقائی را به عنوان تاریخ تحویل مردم می دادند! اینها، تاریخ را از واقعیتها منحرف کردند. همین مطالب، در کتاب های درسی بازتاب یافته است. آنوقت شما می خواهید که افراد، علاقه مند بشوند؟! در جامعه ما، آن قشری که تا حدود دیپلم متوسطه درس خوانده است، ممکن است به خواندن تاریخ علاقه مند باشد. آیا این افراد، کتابهای بدر بخوری در کتابخانه ها دارند؟ برنامه های رادیو تلویزیون را نگاه کنید! من در تمام این دوران چندساله، یک بار، فقط یک برنامه تلویزیونی درباره نقش تاریخی دکتر مصدق و جریان ۲۸ مرداد را که واقعاً جالب و باارزش و درست بود، دیدم فقط همین یک برنامه را.

همین رادیو تلویزیون، یک بار در روز ملی کردن صنعت نفت، از حسین مکی، همکار کودتاچیان، دعوت کرد که درباره ملی کردن نفت اظهار نظر کند! به جای این که از مهندس بازرگان یا دکتر امیر علائی که از

یاران صدیق دکتر مصدق بودند دعوت کند!

یک بار هم چند مقاله در روزنامه سلام درباره نقش دکتر مصدق منتشر شد. سال روزهای ۲۸ مرداد می آیند و می گذرند و رسانه های گروهی دولتی و غیردولتی، درباره این مهم ترین رویداد تاریخی پیش از انقلاب ۱۳۵۷، سکوت مطلق اختیار می کنند! من پیشنهادی مطرح می کنم که با اهمیت است و برای ترویج واقعیات می تواند مؤثر باشد و آن این که، یک ساعت معین و ثابت در هفته، نه در زمانی که اکثریت آن را نشنوند، بلکه مثلاً روز جمعه که روز استراحت است و مردم می توانند گوش بکنند، در ساعت معینی یعنی ساعتی باشد که رادیو شنونده داشته باشد، یک رشته بهم پیوسته و در عین حال، در هر گفتار، یک موضوع خاص در مورد اسناد معتبر تاریخی پخش شود. چنین برنامه ای می تواند به میزان زیادی به ترویج و تربیت و علاقه مندی به تاریخ کمک کند.

کوتاه سخن این که: به نظر من، اولین کار ضروری، انتشار یک ماهنامه واقعاً علمی-تاریخی، برای پاسخ دادن به تحریف هایی است که به طور سازمان یافته و متشکل از جهات مختلف در زمینه تحریف تاریخ گذشته ایران انجام می گیرد و این کار، ضرورت فوری دارد. دوم، استفاده وسیع از رسانه های گروهی چه مطبوعات مثل اطلاعات و کیهان و چه صدا و سیما که اهمیت بیشتری دارد.

س: با توجه به انبوه کتب تاریخی که در چند سال اخیر، نوشته شده اند، چه تحلیلی از روند تاریخ نگاری معاصر دارید؟ کتاب های این دوره را به چند دسته می توان تقسیم کرد؟

ج: به چهار دسته، یکی تاریخ ها، یکی خاطرات، یکی مقالات و یکی هم تحلیل ها. هر کدام از اینها، دامنه وسیعی دارد.

دربارهٔ این کتاب‌ها هم، در مجلات داخلی و یا خارجی، به صورت مقاله و یا تحلیل دربارهٔ هر کدام، اظهارنظرهای فراوانی صورت گرفته است.

باید نقاط قوت و ضعف هر کدام را با منطق و انصاف، نشان داد. باید با اسناد درست نشان داد که کتابها چه نقاط ضعفی دارند و چه تقلب‌هایی در حوادث تاریخی صورت داده‌اند. نقد هم باید منطقی باشد و پاسخ‌گویی‌ها، به هیچوجه، ناشی از احساسات شخصی و عاطفی و اجتماعی نباشد. مسئله، جدی است. نسل حال و آینده، باید از واقعیت‌های تاریخ گذشته، به درستی آگاه شوند.

س: اخیراً گروهی از غریبه‌ها و به خصوص آمریکائی‌ها هم، دست به کار تاریخ نویسی شده‌اند. قوت و ضعف اینگونه آثار را در چه می‌بینید؟

ج: به نظر من، این گروه را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

— دستهٔ اول، تاریخ‌نویسان حرفه‌ای. که دربارهٔ آنها صحبت کردیم.
— دستهٔ دوم تاریخ‌نویسان سیاستمدار. همانند برژینسکی، کارتر، کیسینجر، نیکسون و ... که خودشان دست‌اندرکار بودند و به صورت صریح و روشن، جانبدار دخالت و تأمین سیاست‌های امپریالیسم هستند.
— دستهٔ سوم، محققین. که بعضی از آنها، واقع‌گرایانه برخورد می‌کنند و بعضی‌ها هم گرایش هدفدار به سوی امپریالیسم دارند.

از نوشته‌های تحقیقی آنهايي که نظر واقع‌گرایانه دارند، بایستی جنبه‌های مثبت و درست را استخراج کرد و تعمیم و گسترش داد.

س: برگردیم به بحث نقش شخصیت‌ها. در اسناد لانه جاسوسی، بخشی وجود دارد که دربارهٔ شخصیت‌هاست. حتی شخصیت‌های موجه مثل دکتر غلامحسین صدیقی. اینها در مورد تک‌تک چهره‌ها، چه خوب

و چه بد، بحث و صحبت کرده اند.

ج: بله، من یادم هست که یکی از این اسناد، درباره شواردناده بود. این سند را وزارت امور خارجه آمریکا به تمام سفارتخانه ها فرستاد. سند مربوط به وقتی است که شواردناده، وزیر کشاورزی گرجستان بود. آمریکائی ها درباره او در آن تاریخ، نظر داده بودند که آدم جالبی است و کارهای جالب توجهی در کشاورزی کرده و نظایر اینها. شما ببینید، در چه تاریخی در مورد یک نفر، نظر داده و چقدر این دستگاه سیاسی آمریکا، وسیع و پردامنه، عمل می کرده که به تمام سفارتخانه های خودش و از جمله ایران، بنویسد که باید او را تحت نظر داشت و درباره او دقت کرد. و ما، در آینده می بینیم که عاقبت شواردناده چه می شود و تا چه پله ای بالا می رود و چه جور آدمی از کار درمی آید و چگونه به امپریالیسم آمریکا خدمت می کند. تا جایی که گورباچف که دست کمی از او نداشت، او را از وزارت خارجه، برکنار می کند. این نوع اسناد، بسیار با ارزش هستند و بیرون کشیدن و مرتب کردن اینها، تحلیل می خواهد و لازم است. برای اینکه نشان می دهد سیاست آمریکا درباره اشخاص و اهدافی که در توجه به چهره ها دارد، چیست.

س: در طی چند ساله اخیر، جریان نهضت سوسیالیست ها، گامهایی در جهت تبرئه و توجیه سابقه گذشته خود، برداشته اند. شاید هم قصدشان احیای شخصیت خلیل ملکی باشد! با توجه به گذشته این جریان و همسوئی آنان با مظفر بقایی، و ارتباط با محافل اسرائیلی و آمریکایی، این روند را چگونه می توان ارزیابی کرد؟ حتماً می دانید که اخیراً عده ای از اعضای نهضت سوسیالیست ها، امثال داریوش آشوری، مهشید امیرشاهی، همایون کاتوزیان و عبدالله برهان مصاحبه هایی داشته اند و

کتابی را هم تحت عنوان «یادنامه خلیل ملکی» منتشر کرده اند.

ج: متأسفانه این یک واقعیت است که اینها در برخی از مطبوعات داخلی ما حضور دارند. از میان آنها که اسم بردید، درباره داریوش آشوری و یا مهشید امیرشاهی، زیاد نمی توانم اظهار نظر کنم اما، همایون کاتوزیان در همان مقدمه ای که بر کتاب خلیل ملکی نوشته، نشان داده که یک بت ساز است. همینطور هم عبدالله برهان و اخیراً هم، دکتر مصطفی رحیمی، که از سوابقش اطلاعی ندارم.

س: مصطفی رحیمی، روند فکری متفاوتی داشت. ابتدا توده ای بود، البته در سطح پائین. بعد به نهضت سوسیالیست ها پیوست. یک مدّت هم به طرف اگزیستانسیالیسم رفت و مدّتی هم ایران قبل از اسلام (آناهیتا) و احیای فرهنگ زرتشتی گری و ... به هر حال مقالاتی علیه مارکسیسم می نویسد. بگذریم. در رابطه با دفاع از سوسیالیستها اخیراً دو مجله در ایران فعال هستند. یکی، «نگاه نو» و یکی هم «آدینه». نگاه نو، می خواهد خود را بیطرف نشان بدهد اما آدینه کاملاً جانبدار است و از خلیل ملکی دفاع می کند. فکر می کنید ریشه این بت سازی از «خلیل ملکی» چیست؟

ج: به نظر من، این مدافعان ملکی، می کوشند زیر چتر بت سازی از ملکی، بسیاری از واقعیّات را کتمان کنند. نمونه روشن آن، مظفر بقایی است که ملکی با او همکاری داشته. خود خلیل، سابقه سیاسی و چهره مبارزی داشت. به حزب توده هم که آمد، به قول آل احمد نظریه پرداز حزب بود و معلم همه ما. اما بعد از شکست نهضت آذربایجان و کردستان، از حزب انشعاب کرد و بعد از مدّتی، از دانشگاه مظفر بقایی سردر آورد و به کمک او و گروهی از انشعابی ها، حزب زحمتکشان

ملت ایران را تشکیل داد و این درست در زمانی بود که بقایی، شدیدترین موضع را علیه حزب توده داشت. قبل از آن هم، به شهادت نوشته احمد ملکی، از مؤسّسین جبهه ملّی، با آمریکا رابطه برقرار کرد و از آنان کمک و پول گرفت برای تشکیل حزبش که مأموریتش مبارزه با حزب توده ایران و اتحاد شوروی بود. این گروهها تلاش دارند ثابت کنند مظفر بقایی تا واقعه سی ام تیر ۳۱، فردی ملّی و وطن پرست و طرفدار نهضت ملّی بوده و تنها پس از سی ام تیر است که شب می خوابد و صبح که بلند می شود خائف از آب درمی آید!

عبدالله برهان در یکی از مقالاتش، از مظفر بقایی تا مقطع ۳۰ تیر، یک قهرمان می سازد! اما حقیقت ماجرا این است که بقایی، از سال ها پیش از سی ام تیر، با شاه رابطه نزدیک داشته و از سال ۱۳۳۰، با سفارت آمریکا، تماس گرفته است. بد نیست که درباره مقالات انتقادی و دفاعی که ماهنامه «نگاه نو» درباره خلیل ملکی، منتشر کرده، مطالبی را یادآور شوم:

یکی از این مقالات، مقاله ای است به نام کشتگاه خشک ملکی.

نویسنده مقاله، جوانی است به نام آرمان تهچیری.

نویسنده نه فقط توده ای نیست، بلکه در موضع مقابل توده و شوروی قرار دارد. این فرد، درباره عملکرد خلیل ملکی، تحلیل دقیق و جالبی ارائه داده و ادّعا کرده که برای ملکی، غیر از مبارزه با حزب توده، چیز دیگری مطرح نبوده است.

نویسنده، ضمن اینکه از فعالیت های سیاسی گذشته خلیل ملکی تجلیل می کند، عاقبت کار او را هم برملا می سازد.

مصطفی رحیمی، در شماره بعدی «نگاه نو»، مقاله ای فوق العاده

تحقیرآمیز، که هدفش تمسخر و تحقیر نویسنده مقاله قبلی است، نوشته و ضمن آن پاسخ هایی می دهد که همان حرف های قالبی این گروه است. او حتی ادعا می کند که وقتی بقایی به خیانت کشیده می شود، ملکی از او فاصله می گیرد که این هم خود، نادرست و دروغ است.

باعث تعجب است که رحیمی حتی قبول نمی کند که ملکی، حتی با وجود روشن شدن خیانت بقایی در سی تیر، و تشکیل جلسه محاکمه ای که طی آن ارتباط بقایی با قوام السلطنه در روز ۲۹ تیر معلوم می شود، و با وجود ادامه رابطه او با انگلیسی ها و آمریکائیا پس از سی تیر، نه فقط از او جدا نمی شود، بلکه با خواهش و تمنا و التماس از بقایی می خواهد که به همکاری خود با انشعابی ها-ملکی و یارانش- ادامه بدهد.

جلال آل احمد، جریان محاکمه و قهر بقایی را می نویسد. رحیمی حتی فراموش می کند که ملکی و یارانش، هیچگاه از بقایی جدا نشدند. بلکه این بقایی بود که سه ماه پس از ماجرای سی تیر با کمک «چاقوکشانش» با اردنگی و پس گردنی ملکی و یارانش را، از دفتر حزب بیرون می اندازد.

عبدالله برهان می نویسد:

«وقتی پس از محاکمه، بقایی قهر کرد و رفت، حزب مال ما بود. معلوم بود که ما برایش زحمت کشیده بودیم، حزب را نگه داشته بودیم. حزب که مال چاقوکشها و خائنها نبود! آن روز که خواستیم، خودمان کنار رفتیم».

اما آل احمد چیز دیگری می گوید و می نویسد: ما نمی خواستیم کناره گیری کنیم. اما مظفر بقایی، چاقویشان را فرستاد که با پس گردنی و کتک، آقایان را بیرون بریزند! عبدالله برهان در توجیه گریه و زاری ملکی

برای نگهداشتن مظفر بقایی، آنهم بعد از ماجرای افشای خیانت او در سی‌ام تیر، می‌نویسد:

«اگر هم ملکی شب استعفای دکتر بقایی، گریه و زاری و تضرع کرده، بخاطر حفظ تداوم و یکپارچگی نهضت ملی ایران بود».

باید از این آقایان پرسید: شما که می‌گوئید بقایی از سی‌ام تیر خیانت کرده، چگونه می‌خواستید خائن وحدت نهضت ملی را نگهدارید؟! این گونه دلیل تراشی، واقعاً نشانه ضعف در پاسخگویی به انتقادات کوپنده «آرمان تهپیری» است.

تمام تلاش آقایان هم این است که از ملکی، یک بت بسازند و در سایه این «بت بزرگ» خودشان را به عنوان نگهداران این بت، به جوانان ناآگاه قالب کنند و همه آنها هم در این بت تراشی سهیم هستند. مثلاً همایون کاتوزیان در مقدمه‌ای که بر خاطرات ملکی می‌نویسد می‌گوید:

«او در تمام مسائل عمده سیاسی، از روابط خارجی و داخلی حزب توده گرفته تا مسایل نهضت ملی، از تراژدی دولت ملی دکتر مصدق گرفته تا کمندی جبهه ملی دوم، یک بار هم به خطا نرفت و در یک مورد هم اشتباه نکرد. در تاریخ معاصر ایران، یک متفکر و مبارز سیاسی دیگری نمی‌توان یافت که تا این حد، پایه تشخیص‌هایش درست و پیش‌بینی‌هایش راست باشد!»

بینید این جناب، چه بتی از ملکی می‌سازد. در حالیکه خود ملکی اذعان دارد که بارها اشتباه کرده اما کاتوزیان حتی اعتراف خود ملکی را قبول ندارد!

آرمان تهپیری، در مقاله خود نوشته است که نسل جوان ایران، هیچ چیزی از ملکی یاد نگرفته است. اما عبدالله برهان که خود عضو

حزب زحمتکشان ملکی - بقایای است در پاسخ می نویسد:

«ما جوانانی از اقشار مختلف دانشگاهی، کارگری و علمی را می شناسیم که در اثر مطالعه در تاریخ معاصر ایران، ملکی را به عنوان الگوی اصلی استقلال طلبی و آزادیخواهی و الگوی استقرار عدالت اجتماعی، برگزیده اند. عده ای از آنان بر این باورند که اگر در جبهه ملی، دو نفر مثل ملکی وجود داشت که دست کم، یکی از آنها در عالم سیاست و قدرت، نفوذ داشت. نهضت مردم ایران دچار آن پایان غم انگیز نمی شد! ...» با این حساب، از دید آقایان، خلیل ملکی رستمی بوده که یک تنه آمریکا و انگلیس و ارتجاع ایران را، با یک اشاره انگشت، از مرزهای ایران به بیرون می ریخت. من از این آقایان می پرسم که اگر خلیل ملکی تا این حد در بین جوانان و دانشگاهیان اعتبار و محبوبیت دارد، پس چرا کتاب بیراهه جناب برهان، که در سال ۶۸ چاپ شده، آنهم در ۵ هزار نسخه، پنج سال تمام است که در قفسه های کتابفروشیها خاک می خورد!

آیا این واقعیت، گویای این نیست که شمار معتقدان به خلیل ملکی بسیار کم است؟ آیا بهتر نیست بگوئیم اگر دو تا ملکی دیگر هم وجود داشت یکی به ملاقات آمریکا می رفت و برادرش را هم به اسرائیل می فرستاد تا از این کشور به عنوان یک جامعه سوسیالیستی دفاع کند؟!

این نمونه ها نشان می دهد که این «بت سازان» و «بت پرستان» با توجه تمامی اشتباهات و کجروی های سیاسی خلیل ملکی چند هدف را با یک تیر نشان می کنند: یکی تبرئه خلیل ملکی از اشتباهات نابخشدنی اش، دوم، تبرئه خود که دست پرورده این بت هستند. سوم، انداختن تمام گناه شکست نهضت ملی ایران به گردن حزب توده، و

چهارم کوچک جلوه دادن - تا حد پنهان کردن - دست اندرکاران اصلی کودتا، امپریالیسم و ارتجاع ایران. چون وقتی این آقایان، تقصیر پیروزی کودتا را به گردن حسینی و حسن و تقی و نقی و دست آخر گردن کیانوری بیندازند، دیگر جایی برای اعلام جرم علیه امپریالیسم آمریکا و شاه باقی نمی ماند!

عبدالله برهان برای تیره ارتباط بقایی با سفارت آمریکا «که از همان اوایل تشکیل جبهه ملی این ارتباط وجود داشته است»، مسئله را توضیح نمی دهد بلکه احمد ملکی را که در این باره مطالبی نوشته، آدم پستی معرفی می کند و دو صفحه تمام پیرامون این آدم، بدو پیراه می گوید در حالیکه خود احمد ملکی، از افراد جبهه ملی بود. عضو ۱۹ نفر جبهه ملی هم بود. گذشته از آن، تمام آنچه را که او در مورد تاریخچه جبهه ملی نوشته. آنقدر مستند هست که کسی نمی تواند آن را رد کند. حتی خود بقایی هم اظهارات او را تکذیب نکرده است، حتی حسین مکی، عبدالغدير آزاد، میراشرفی، بقایی نزدیک به چهل سال پس از انتشار کتاب احمد ملکی، فرصت داشتند تا آنرا تکذیب کند. برای شناخت بیشتر چهره ای مثل دکتر بقایی، توجه شما را به چند سند درباره بقایی و ارتباطش با سفارت آمریکا، جلب می کنم.

اولین سند «USMAVSI»، تاریخ ۱۸ اکتبر ۱۹۵۱ را دارد که می شود ۲۶ مهر ۱۳۳۰. بر اساس این سند، آقای آرتور ریچاردز از سفارت آمریکا گزارش داد که بقایی با فینچ وابسته امور کارگری سفارت آمریکا، تماس داشته و مسایل حزب زحمتکشان را با او در میان گذشته است.

دومین سند مربوط به ۴ اکتبر ۱۹۵۲ است. هندرسون، سفیر آمریکا، طی تلگرافی، وزارت خارجه آمریکا را مطلع می کند که هواداران

ملکی با سفارت در تماس بوده اند و خود ملکی هم با یکی از مأمورین سفارت به نام برنارد کمو تماس می گیرد و انشعاب بقایی از حزب زحمتکشان را - توطئه ای برای سرنگونی دولت مصدق، می نامد.

از این اسناد، برمی آید که مظفر بقایی، از مدت ها قبل از سی تیر ۱۳۳۱ با سفارت آمریکا تماس داشته و حتی گزارش عملکرد حزب آمریکایی خودش را به ارباب می داده البته ارتباط بقایی و ملکی با محافل انگلیسی و آمریکایی، به اینجا ختم نمی شود. سند U. SMA. 788008 - 2325، وزارت امور خارجه آمریکا، حکایت دارد که: «آقای ملبورن، دبیر اول سفارت، در گزارشی می آورد: که وابسته امور کارگری سفارت بریتانیا، آقای «دی - آی - توماس»، ترجمه دو مقاله را که در روزنامه شهباز، منتشر شده، در اختیار ما گذاشته است. محتوای این مقالات، در اصل درست است و انتشار این مقاله و جزئیات ملاقات های ملکی با توماس که به آنها اشاره شده است موجب آشفتگی خاطر و اسباب شرمندگی سفارت بریتانیا در تهران را فراهم آورده بود.^۱ در این مقالات، به ملاقات هایی اشاره شده بود که یکی از اعضای حزب زحمتکشان به نام دیوشلی در جلسه محاکمه ای که مورد توجه آل احمد بود گفته است که خلیل ملکی و ناصر وثوقی، با توماس، جاسوس معروف، در تماس بوده اند.

ناصر وثوقی در آن جلسه محاکمه اعلام می کند که ملکی از او خواسته بود که همراه او به دیدن توماس برود. وثوقی، اصل ملاقات را پذیرفت اما گناه آن را به گردن دکتر بقایی انداخت. در همان جلسه، دیوشلی اعلام داشت که قصد ملکی تأسیس حزب نبود، بلکه مبارزه با

حزب توده بود زیرا ملکی گفته بود که در جنگ گذشته، روسها با بریتانیا همکاری کردند، تا فاشیسم را شکست دهند، بنابراین چرا من همینطور فکر نکنم، یعنی، برای شکست توده‌ای‌ها، با مأمورین سفارت بریتانیا، نظیر توماس، همکاری نکنم. در جلسه دومی که در گزارش تأیید شده توماس، از روزنامه شهباز آمده است، ملکی در جواب دیوشلی چنین گفت:

آنچه واقعاً روی داد این بود که تحت هدایت دکتر بقایی، من با حبیب نفیسی بودم. ناصر وثوقی یادداشتی به نفیسی داد، نفیسی گفت که یادداشت از توماس است و شما و ملکی باید او را ببینید. بعد توماس وارد شد و وثوقی با او انگلیسی صحبت کرد.

می‌خواهم به شما بگویم که تنها در ایران است که برقراری تماس با خارجی‌ها، گناه به حساب می‌آید، این در واقع گناه نیست. بلکه برای معرفی کشورمان به آنان، ضروری است. من نه فقط با خارجی‌ها در تماس بوده‌ام، بلکه با آنها شام هم خورده‌ام... سپس در جواب دیوشلی ملکی اعتراف کرد که به توصیه بقایی با سرتیپ مزینی تماس گرفت زیرا، اعلیحضرت همایونی، به خصوص در آن اواخر، نهضت ملی و آقای دکتر مصدق را تأیید می‌کردند.^۱

جلال آل احمد درباره این دیدار خلیل ملکی با شاه، چنین نوشته است: «ملکی، گاهی، به اجبار، گذشتهایی از ایده‌آل کرده است، به قصد قابل تحمل شدن برای آن قسمت از دستگاه حاکم که ابدی تر می‌نمود و حاصل این کار، دست کم، رعایت شرم حضور، و ناچار آلوده شدن به واقعیت حکومت، به بیان دیگر، ملکی به خاطر ترس از آن کینه‌توزها که

۱. روزنامه کیهان - ۱۹ اسفند ۱۳۴۴.

گذشت، در آخرین روزهای حکومت دکتر مصدّق و بخاطر ترس از آنچه همه را با یاد «دمکرات فرقه ملی» انداخته بود، مجبور شد به آن جناح بخصوص دستگاه حاکم، در مکالمه دری بگشاید که ابتر ماند. و به این علّت، دهن آلوده شد که یوسف ندزیده بود.^۱

در روزهای پیش از کودتا، خلیل ملکی چند بار با آمریکائی‌ها تماس گرفته بود. جلال آل احمد در این باره می گوید:

«بله، من شنیده‌ام که خنجی مدعی است ملکی از دربار پول می گرفته یا وثوقی مدعی است هم او با آمریکایی‌ها ملاقات کرده و حال آنکه من نمی دانم خود او مترجم آن ملاقاتهایی بود که من هم یکی دو بار در آن شرکت داشتم، آخر اگر سیاستهای ما این حرفها نباشد، پس چیست؟

یارو حق داشت که بداند آنهایی که فردا محتملاً به قدرت خواهند رسید چه کسانی هستند و نکند همان توده‌ای‌های سابق باشند که حالا پوست انداخته و کلک تازه‌ای سوار کرده‌اند.^۲

حالا ببینید ملکی، حتی نسبت به رفقای خود چطور خائنانه رفتار می کند و قبل از ۲۵ مرداد دو نفر از اعضای هیئت اجراییه نیروی سوّم، یعنی نزدیکان صمیمی خودش را که در تمام دوران شاه با او بودند، به دست ساواک می سپارد.

ملکی در دفاعیات خود، در سال ۱۳۴۴ چنین می گوید:

دو هفته قبل از ۲۵ مرداد، ۲ نفر از اعضای هیئت اجراییه نیروی سوّم، مبارزه ما را که در حدود قانون اساسی بود و دربار را در حدود گزارش هیئت هشت نفره، محدود می کرد، غیرکافی دانسته و می گفتند:

۱. در خدمت و خیانت روشنفکران - ص ۴۴۲.

۲. در خدمت و خیانت روشنفکران - ج ۲ - ص ۲۲۹.

دولت ملی، باید، شاه و دربار را از میان بردارد. برای هیئت اجرائیه، چنین چیزی قابل قبول نبود، اکثریت هیئت اجرائیه معتقد بودند که با جلب نظر آمریکا از لحاظ سیاست خارجی، و بدون اینکه نیازی به تغییر رژیم باشد، می توان بر مشکلات غلبه کرد.^۱

ملکی در این باره در همان دفاع، پا را فراتر می گذارد و می گوید: آن دو نفر ماجراجو، که گویا مأمور مخفی حزب توده ایران در رهبری نیروی سوم بودند، به خصوص پس از عزیمت اعلیحضرت، اختیارات را به دست گرفتند.

روز ۲۷ مرداد، تلفن پشت تلفن، به من می گفتند که: چرا آقای ملکی اجازه نمی دهد شعار ضد دربار بدهیم! بالاخره هم دادند. من شاهنشاه را مظهر استقلال کشور می دانستم، به مصدق هم توصیه می کردم: ما هزاران کیلومتر سرحد داریم. مقام سلطنت حافظ تمامیت و استقلال ایران است.^۲ احتمالاً این دو نفر دکتر خنجی و دکتر حجازی بودند که از آغاز انشعاب از مریدان خلیل ملکی بودند و در آستانه ۲۸ مرداد از او بریدند.

همانطور که می بینید، ملکی برای توجیه دفاع خود از سلطنت، مخالفین خود را به توده ای بودن متهم می کند تا ساواک را فوراً به سراغ آقایان بفرستد، آنها که از ملکی و دیگران بت می سازند، کلمه ای درباره این سقوط اخلاقی و ناجوانمردی ملکی، نمی گویند. این در حالی است که بر اساس نوشته خود همایون کاتوزیان که سرگروه «بت سازان» است، اکثریت رهبری سازمانی نیروی سوم، در این جریان دخالت داشته اند. او

۱. کیهان- ۱۷ و ۱۸ اسفند ۱۳۴۴.

۲. دفاعیات خلیل ملکی- کیهان- ۱۸ و ۱۹ اسفند ۱۳۴۴.

می نویسد: ... روز ۲۶ مرداد نیز، تظاهرات و میتینگ‌ها، بی وقفه ادامه یافت و در روز ۲۷ مرداد، تهران دستخوش بی نظمی و آشوب بود. حزب توده با تمام نیرو به میدان آمد و در صفوف تظاهرکنندگان، همراه با مزدوران اجیر شده، با پول آمریکائی‌ها، فعالیت خود را آغاز کردند. فعالیت عادی زندگی در شهر را، دستخوش نابسامانی نمودند. در میدانهای عمومی شهر، به مجسمه‌های رضاشاه حمله بردند. وقتی جریان را به مصدق گزارش دادند، از احزاب جبهه ملی خواست تا خود، مجسمه‌های مزبور را از میدانها بردارند.

غلامرضا تختی، کشتی گیر نامی، در رأس افراد نیروی سوم، مجسمه رضاشاه را از میدان توپخانه کند...^۱ این اسناد نشان می دهد که ملکی، چه ارتباط وسیعی با آمریکا و انگلستان، از قبل از سی تیر تا ۲۸ مرداد، داشته است.

حال بینیم عبدالله برهان در پاسخ آرمان تهجیری چه نوشته است؟ «برخلاف ادعای نویسنده، در مقطع زمانی اواخر ۱۳۲۹، که حزب زحمتکشان تشکیل شد، کمترین نشانه‌ای از حرکت علنی، حتی شبه خیانت آمیز بقایی، به دست نمی آمد.

بنده که سهل است، حتی بزرگترهای ما هرگز نمی توانستند گمان ببرند در آن لحظات روز سی تیر، که ما از پلیس شاه و قوام، کتک می خوردیم، بقایی مسئول بند و بست مخفیانه است ...»

درباره سابقه آدمکشی بقایی هم می توانم بگویم که او حداقل در ۳ ترور، گرداننده اصلی بوده است. قتل سپهبد رزم آرا، قتل سرتیپ افشار طوس و قتل سرهنگ سخایی رئیس پلیس کرمان که پس از انقلاب، نام او

۱. همایون کاتوزیان: مصدق و نبرد قدرت ص ۳۴۶.

را بر خیابان سوّم اسفند نهادند. دربارهٔ علاقه ملکی به انگلستان هم، سند دیگری موجود است که مربوط می شود به زمان حضور ملکی در حزب توده و زمانی که ملکی به دعوت مقامات انگلیسی به این کشور سفر کرد و با دبیرکل حزب کارگر این کشور، مورگان فیلیپس، گفتگویی داشته است. روزنامه رهبر، در شماره ۱۳۲۴/۶/۳۰، این گفت و گو را درج کرده است که متن آن چنین است: «من، تصور می کنم که برای حفظ منافع بریتانیا در شرق، هیچ لزومی ندارد که عمّال و شاگردان مکاتب دیکتاتوری و ظالمان و جباران را بر جان توده مردم انداخت، بریتانیا می تواند منافع خود را بدون آنها هم حفظ کند و اجازه چنین بی آبرویی هائی را که به نام او مرتکب می شوند، ندهد، زیرا ملل مشرق زمین، حتی آزادیخواه ترین آنها (حتماً نهرو و گاندی هم جزو آنان به حساب می آیند!) حاضرند براساس پیمانهای موجود، منافع بریتانیا را ملحوظ داشته ولی از ثمره یک حکومت مستقل دمکراسی که زیر نظر نفوذ مستقیم و غیرمستقیم بیگانگان نباشد، برخوردار گردند.»

یعنی ما حاضریم شرکت نفت را قبول بکنیم. منافع بریتانیا را قبول بکنیم ولی به هیچوجه زیر نفوذ بریتانیا نخواهیم رفت!

البته این دعوت مقامات انگلیسی از خلیل ملکی، با وجود این که او عضو کمیته مرکزی حزب هم نبود و در فعالیت های سیاسی و اظهار نظرها، شدیداً از اتحاد شوروی دفاع می کرد،^۱ بسیار پرمعناست.

۱. خلیل ملکی در همان دوران، خود را طرفدار سرسخت شوروی نشان می داد، از جمله در مقاله ای به مناسبت پیشنهاد کافتاوارادزه و اقدام دکتر مصدق، نوشته بود: ایمان قلبی ما این است که مقصود دولت شوروی، نه کشور گشایی است و نه نفت، بلکه هدف اصلی آن دولت، مخالفت با سیاست ضدشوروی است. چون این عمل، در عین حال، ضداستعماری است و با شعار مبارزه با هرگونه استعمار و کشور ایران، کاملاً موازی است.

این مصاحبه، مورد اعتراض شدید کمیته مرکزی و حتی اعضای حزب قرار گرفت. واقعیت این بود که خلیل ملکی، از همان زمان مسافرت به انگلستان، شیفته تمدن و سطح زندگی و نیز دموکراسی انگلستان شده بود. گرچه در گفت و گو با وزیر خارجه وقت انگلستان، سیاست انگلیس در ایران را، مورد انتقاد شدید قرار داده بود.

س: به نظر شما این نبش قبر کردن ها، در این شرایط که آمریکا در صدد احیای دوباره فرهنگ و تفکر خود در ایران است، اتفاقی است یا حساب شده؟ آیا نقشه این نیست، حال که نسل جوان به دنبال الگو می گردد و افرادی مثل عبدالله برهان، علی اصغر حاج سید جواد، داریوش آشوری، مهشید امیرشاهی و حسین ملک (که با بختیار کار می کردند) و همایون کاتوزیان (که مرتب در انگلیس است) کارآیی و جاذبه ندارند و در نهضت سوسیالیست ها هم چهره برجسته ای باقی نمانده است، به فکر مطرح کردن خلیل ملکی افتاده اند تا او را الگوی نسل جوان قرار دهند.

ج: بله، همین مسأله را می خواهند. برهان ادعا کرده است که کارگران، دانشگاهیان، اساتید و متخصصان، ملکی را الگوی خودشان می دانند. الگوی وطن پرستی، آزادی خواهی، عدالت اجتماعی و ... می خواهند او را برای جوانان الگو کنند. و در کنار آن به توجیه وضعیت خود پردازند. آنها تلاش می کنند از ملکی، یک «بت» بسازند و در اطراف آن سینه بزنند و سرود: «من آنم که رستم جوانمرد بود» بخوانند.

امپریالیسم آمریکا، و به پیروی از آن، امپریالیست های اروپا و ژاپن، به رغم رقابت ها و تضادهای جدی که در میدان غارتگری دنیای در حال رشد با هم دارند. در یک چیز با هم تفاهم دارند و آن، یافتن یک الگوی

پاسخ دهنده به خواستهای اردوگاه امپریالیستی و پیاده کردن این الگو و جاانداختن آن است.

این الگو دارای ۳ عنصر است: اقتصادی، سیاسی و فرهنگی.

از لحاظ اقتصادی، خواست امپریالیسم، تحمیل اقتصاد بازار آزاد سرمایه داری، بدون هر مانع است که در سایه آن سرمایه های امپریالیستی بتوانند آزادانه به بهره برداری از ثروت های طبیعی و بهره کشی از نیروی کار ارزان کشورهای در حال رشد پردازند.

از لحاظ سیاسی، برخلاف ادعای پر سر و صدای امپریالیست ها درباره برقراری دموکراسی و حقوق بشر، امپریالیست ها خواهان وابستگی سیاسی کشور به دنیای امپریالیستی و تبعیت کورکورانه از سیاست های آن هستند. چه حکومت استبدادی ابن سعود در عربستان باشد یا ژنرال سوهارتو در اندونزی، و یا به اصطلاح شبه دموکراسی هایی که در آمریکای لاتین یا اسرائیل پیاده شده است. از لحاظ فرهنگی هم، خواست امپریالیست ها، از بین بردن فرهنگ های اصیل ملی و جانشین کردن فرهنگ مهاجم است که هدف عمده آن از بین بردن احساسات میهن دوستانه و علاقه به فرهنگ خودی و ترویج روحیه جهان وطنی و شیفتگی به دنیای امپریالیستی است.

در چنین شرایطی، این سؤال را باید از این آقایان «الگوساز» مطرح کرد که آیا این تلاش امپریالیسم از نگاه این آقایان پنهان مانده است؟ مسلماً اینطور نیست، پس چرا کمترین و کوچکترین واکنشی در برابر آن نشان نمی دهند و مقاله ای درباره آن نمی نویسند؟

مسئله است که در کشورهای در حال رشد، که به استقلال سیاسی و اقتصادی و فرهنگی خود، پایبندند، کمبودهای بسیاری در زمینه های

سیاسی، اقتصادی و فرهنگی، وجود دارد که باید در جهت رفع آن، کوشش همه جانبه کرد اما در روند این کوشش، باید با تمام نیرو، هوشیار بود که راه بر نفوذ استعمار و خواست هایش، بسته بماند.

این کار، تنها در صورتی ممکن است که اندیشمندان ترقی خواه جامعه، به توده های مردم، راههای نفوذ امپریالیسم را با روشنی نشان دهند درست همانطور که راههای برطرف کردن کمبودها را نشان می دهند.

درباره مظفر بقایی و ملکی، هنوز مطالب مهم دیگری وجود دارد. یک نکته بسیار جالب شرکت بقایی در قتل رزم آراست که سرسپردگی او به امپریالیسم آمریکا را نشان می دهد. این جریان در کتاب افول یک مبارز، نوشته ا-ع- محمدآقا و م- صدیقی نوشته شده. نکته جالب تر، ابهام در مورد نحوه قتل رزم آراست که قاتل او چه کسی بوده؟ خلیل طهماسبی یا این که او قاتل رزم آرا نبوده است.

این داستان، داستان بسیار جالبی است. سرهنگ منصور رحمانی، یکی از چهار نفر اعضای ستاد فرماندهی افسران ناسیونالیست ایرانی و طرفدار دکتر مصدق بود و بعد از ۲۸ مرداد، زندانی و سپس آزاد شد. او کتاب خاطراتی دارد به نام کهنه سرباز. در این کتاب در مورد قتل رزم آرا مطالب جالبی وجود دارد که آن را نقل می کنم: «... وقتی شاه، از طریق امام جمعه تهران و یا فرد دیگری از اطرافیان آیت اله کاشانی شنید که خلیل طهماسبی، خیال ترور رزم آرا را دارد، بسیار خشنود شد. چرا که به خوبی می دید منظور دفع شر رزم آرا، به دست فرد دیگری، در شرف انجام است. آنهم بدون آنکه مشکلی برای او به وجود بیاورد. شاه بهتر دید فقط منتظر بماند. تا کار به خودی خود، صورت بگیرد.

اطرافیان شاه، او را متوجه این مطلب کردند که انتظار کشیدن و همه چیز را به طبیعت واگذار کردن، غلط است. چرا که اگر خلیل طهماسبی، صد در صد، در کار خود موفق نشود. و رزم آرا، با وجود تیراندازی، زنده بماند، بهترین بهانه به دست او خواهد افتاد که با توجیه حفظ انتظامات، به سرعت مخالفان خودش، حتی طرفداران شاه و حتی خود شاه را از بین ببرد.

شاه فهمید که ترور رزم آرا، حکم شمشیر دولبه را دارد. اگر بر اثر آن رزم آرا از میان برود، خودش می ماند اما اگر از بین نرود، خودش به خطر خواهد افتاد. بر همین اساس، در صد در صد تا مأموری بگمارد که اگر خلیل طهماسبی در کارش ناموفق بود، او کارش را تمام کند. یکی از گروهبان های ارتش مأمور شد در لباس غیر نظامی، همراه با علم وزیر دارائی، بی درنگ، از پشت سر رزم آرا را مورد اصابت قرار بدهد و این طرح دقیقاً به مرحله اجرا درآمد.

آنها که اثر گلوله را در بدن رزم آرا را مورد معاینه قرار دادند، شک نداشتند که او با گلوله کلت کشته شده، و نه با گلوله اسلحه خفیف خلیل طهماسبی. طهماسبی، با قبول مسئولیت ترور رزم آرا، در واقع پرده ساتری شد بر نیت دیگران. البته آن مبارز، نمی دانست که شاه از ترور رزم آرا، خوشحال می شود و در پوستش نمی گنجد. وقتی این ماجرا را در دژبانی کل، آنها با آب و تاب، شنیدم. یاد گفتم و گویی افتادم که به فاصله کوتاهی پس از تیر خوردن رزم آرا، از دیهیمی، سرهنگ توپخانه، شنیده بودم. سرهنگ دیهیمی، در بیمارستان شماره یک بستری بود. او در دانشگاه جنگ سمت استادی و در رکن ۲ ستاد ارتش و دادرسی ارتش، سمت ریاست داشت و چون حالش نگران کننده بود همان موقع به

دیدارش رفت. او قبلاً، در دفتر نظامی که در واقع ستاد شخص شاه، محسوب می شد، رئیس بود و در آنجا با اقتدار کامل کار می کرد اما در وقت ترور، مصدر کار مهمی نبود و به همین علت که کسی به سراغش نمی رفت، از دیدن من خوشحال شد. از حالش پرسیدم، او گفت: اساس بیماری من، فرسودگی عصبی است. گفتم: این روزها که شما هر فعالیت فکری و یا بدنی شدید ندارید که از فرسودگی عصبی صحبت می کنید؟ او، از داخل کیف دستی اش، دو سه برگ کاغذ که روی آنها مطالبی نوشته شده بود، بیرون آورد و یکی از آنها را به دستم داد. نامه ای بود روی کاغذ مارک دار اداره بیتوتات سلطنتی خطاب به سرهنگ دیهیمی، مضمون تقریبی آن نوشته، این بود:

۱- به لحاظ رعایت خاطری که اعلیحضرت همایونی از خدمات شما دارند، اجازه فرمودند از روی عنایت به شما، ویلای شماره ... در در بند، در فصل تابستان مورد استفاده شما قرار گیرد.

نامه را خواندم. در آن مطلب فوق العاده ای که باعث ناراحتی عصبی بشود ندیدم. گفتم این که چیز مهمی نیست؟ گفت: کلمه عنایت را نمی بینی؟ حالا من در نظر این بی همه چیز، واجب العنایه و واجب الرعایه شدم.

گفتم: مگر با امضاء کننده نامه، خرده حسابی داشتی؟

و اشاره کردم به نام امضاء کننده آن، یعنی رئیس بیتوتات سلطنتی، گفت: او که داخل آدم نیست، خودش را می گویم که با طنابش، هیچکس به هیچ چاهی نمی تواند برود.

گفتارش طوری بود که جای شک باقی نمی گذاشت. مقصودش از کلمه خودش، شخص شاه بود.

بعد ادامه داد: حالا، این نامه را که برای او نوشته ام، برایت می خوانم تا خودت قبول کنی این اظهار عنایت آقای، اعصاب و روح آدم را می خورد...

بعد شروع کرد به خواندن نامه که قریب به دو صفحه بود. خطاب به شاه، در نامه به خدمات طولانی گذشته خود به کشور و ارتش و شخص شاه اشاره کرده و از جمله رفع غائله افسران توده ای که در سال ۱۳۲۶ به فرماندهی سرگرد توپخانه، اسکندرانی در خراسان، به مراغه تپه رفته بود، همچنین از چگونگی مسلح کردن هواداران شاه در اردبیل علیه حکومت پیشه وری، از مسلح کردن ذوالفقاریها و ... نکته جالب، مطلب انتهای لیست بود، او در انتهای لیست خدماتش، اشاره ای کرده بود به ترور رزم آرا که مضمون آن این بود:

چنانکه اعلیحضرت به خوبی می دانند، برای از بین بردن سپهبد رزم آرا، غیر از آقای علم، هیچکس به اندازه چاکر، سهم نداشته است.
س: به نظر شما، شاه چرا رزم آرا را کشت؟

ج: از او می ترسید.

س: مگر رزم آرا، خودش وابسته نبود؟

ج: از رزم آرا می ترسید چون که رزم آرا محبوب ترین امیر ارتش بود و می ترسید که رزم آرا کودتا کند و او را بردارد و خودش رئیس جمهور شود.

س: حرکت رزم آرا، یک حرکت مستقل بود یا جریانی در پشت پرده

داشت؟

ج: این را خود رزم آرا می داند.

س: رزم آرا با شناختی که از تسلط انگلستان بر دربار داشت و وارد

شدن آمریکا به عنوان نیروی تازه نفس و رقیب انگلیس در جنگ قدرت به صحنه را هم می دید، چگونه می توانست به فکر برداشتن شاه بیفتد؟

ج: این امکان وجود دارد که آمریکائی ها، در این اواخر، زیاد از رزم آرا راضی نبودند. چون رزم آرا، مناسبات تجاری با شوروی را زنده کرد و به مناسبات با آنها بهبود بخشید و طبیعی است که آمریکا و انگلیس با آن موافق نبودند. البته، این یک حدس است اما چیزی که مسلم است اینکه شاه از رزم آرا می ترسید.

س: این احتمال هم هست که رزم آرا، از قدرت شوروی و انگلستان، استفاده می کرده، البته انور خامه ای در کتابش به قرارداد رزم آرا با شوروی ها اشاره می کند مقاله ای در «کراسنایازودا» یا روزنامه ستاره سرخ، سخنگوی ارتش سرخ شوروی نوشته شد که رزم آرا را شخصیت مهمی معرفی می کرد که مناسباتش با شوروی خیلی خوب بود و از او تعریف هم کرده است. بر اساس نوشته خامه ای، در مقاله آمده بود که رزم آرا آماده بود تا امتیاز نفت شمال را به شورویها بدهد، حالا راست و دروغش، معلوم نیست.

ج: خوب، رزم آرا، نخست وزیر قدرتمندی بود. در ارتش هم نفوذ زیادی داشت. اکثریت مطلق افسران هوادار او بودند. سرهنگ نجاتی درباره رزم آرا، شرح خیلی مثبتی می نویسد و می گوید: تمام افسران جوان، او را قبول داشتند، چون آدم یگانه ای در ارتش ایران بود و او بود که بعد از شهریور ۱۳۲۰، ارتش را ارتش کرد.

س: فدائیان اسلام چه نقشی در قتل رزم آرا داشتند؟

ج: نویسندگان کتاب افول یک مبارز درباره رابطه بقائی و فدائیان اسلام برای کشتن رزم آرا چنین نوشته اند: «آیت الله کاشانی به شهید نواب

صفوی می گوید که چند نفر از دوستان، در جبهه ملی می خواهند پیش شما بیایند؟ این چند نفر پیش نواب صفوی می روند و به او پیشنهاد ترور رزم آرا را می دهند. یکی از این افراد دکتر بقائی بود که اصرار زیادی در این کار داشت.»

نقل از کتاب شهید نواب صفوی. فدائیان اسلام.

فدائیان اسلام که رزم آرا را با تیر زدند، او را یک عنصر انگلیسی و وابسته به دربار می شناختند. شاه، با توجه به خطر قدرت رقیش، او را از بین می برد و خودش هم از عواقب آن در امان می ماند، چون ترور به اسم آیت الله کاشانی تمام می شود، شرکت شاه و اطرافیانش در قتل رزم آرا، پس از انقلاب با افشاگری سرهنگ منصور رحمانی، علنی شد. افرادی از همان آغاز، آن را می دانستند اما کسی جرأت علنی کردن آن را نداشت. این موضوع تا به حال، جایی درز نکرده بود. در حقیقت، به حرف رحمانی می شود استناد کرد. چرا که علم، صبح تا ظهر، به دنبال رزم آرا، این در و آن در می زده که با او به مسجد برود. همان لحظه ای که رزم آرا وارد مسجد می شود، علم هم پشت سرش بوده، در یک لحظه، هم خلیل طهماسبی و هم گروه بان ۲ ارتش، تیر خالی می کنند.

س: حال، تیپ هائی هستند مثل بهنود یا مهدی نیا، که در نگارش زندگینامه رزم آرا تلاش می کنند تا او را تبرئه کنند. شاید قصد دارند از او یک چهره بسازند.

ج: من، نوشته مهدی نیا و بهنود را نخوانده ام. ولی آنچه که از رزم آرا می دانم این است که او، از نظر نظامی و شخصی و اخلاقی، آدم منظمی بود. مثل ژنرال فرانکو، دیکتاتور اسپانیا، که از لحاظ شخصی، انسان آراسته ای بود، طوری که حتی مخالفینش نمی توانستند کوچکترین

ایرادی به او بگیرند.

س: ولی رزم آرا، وابسته به انگلیسی ها بود و می خواست مسئله نفت را حل کند. این که می خواست قدرت مسلط ایران شود و این که چه نقشه ای داشته و می خواسته چه بکند، معلوم نیست. چون زنده نماند تا خاطراتش را بنویسد. به کسی هم اعتماد نکرد تا اسرارش را بگوید.

ج: حد و حدود ارتباط رزم آرا با انگلیسی ها و آمریکائی ها معلوم نیست، اما آنچه که معلوم است این که، به شورویها نزدیک شده بود، خودش هم، در شوروی تحصیل کرده بود و روسی می دانست. فرانسه هم می دانست، آدم باسوادی بود. جغرافیای سیاسی ایران را تنظیم کرده بود، نقشه بزرگ ایران را هم، او درست کرد. در مجله اطلاعات سیاسی، اقتصادی، نقشه جزیره ابوموسی را دیدم که زیرش نوشته بود: تهیه کننده: رزم آرا.

رزم آرا، باسوادترین و فعال ترین امیر ارتش بود. از لحاظ نظامی هم، علاقه فراوانی به انضباط داشت. خود او مدتی رئیس دانشکده افسری بود. دوست ما، آقای عمویی هم، آنجا افسر بود و می گفت: ما تعجب می کردیم که او کی می خوابد؟ چون تا ساعت ۱۱ که در دانشکده بود، صبح هم از همه زودتر در آنجا حاضر بود. این از خصوصیات او بود. اما این که چه سیاستی داشته، چه نقشه ای در رسیدن به قدرت داشته و قصد اجرای چه نقشی را در سر می پرورانده معلوم نیست. مسلم این است که درباره نخست وزیر شدن او، انگلستان و آمریکا، به یک اندازه، اشتیاق و اصرار داشته اند.

در کتاب بحران دموکراسی در ایران،^۱ مطلبی آمده که بد نیست،

۱. بحران دموکراسی.

عنوان کنم: «... وایلی، سفیر آمریکا در ایران، قبل از آنکه در ۲۸ مرداد ۱۳۲۹، ایران را ترک کند به شاه اطلاع داد که رزم آرا، باید بدون تأخیر بیشتر، به نخست وزیری، منصوب گردد. شپرد،^۱ نیز به شاه اظهار داشت که دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان، خوشحال خواهد شد که سپهبد رزم آرا را، در مسند نخست وزیری ببیند.

به موضوع اصلی برگردیم که درباره بقایی و ملکی بود.

هماهنگی سیاسی خلیل ملکی با مظفر بقایی، پس از جدایی هم، جلب توجه می کند. در این باره، من دو اعلامیه کوتاه، از این دو نفر و در آستانه کودتای ۲۸ مرداد در اختیار دارم که درست در زمانی منتشر می شوند که مقامات انگلیسی و کودتاچیان، تبلیغات گسترده ای را درباره همکاری دکتر مصدق با حزب توده و نیز خطر کمونیسم، به راه انداخته اند، خلیل ملکی، در خرداد ۳۲، در روزنامه خود می نویسد: «مقامات بالای حکومت مصدق با حزب توده، در بند و بست هستند.»^۲

مظفر بقایی، در روزنامه شاهد، پانزدهم خرداد ۱۳۳۲ نوشته است: جناب آقای دکتر مصدق، نخست وزیر ملی ایران، مجری تصمیم های مرکزی حزب توده بوده، اگر بلشویک ها مسلط شوند آنها که امروز جاده صاف کن بلشویک ها هستند، به سرنوشت دکتر بنش، مازاریک و کرنسکی، خواهند پیوست.

س: نظر شما در مورد طرح مسئله خطر حزب توده چیست؟ یک نظر این است که خطر حزب توده را بیشتر آمریکائی ها و انگلیسی ها مطرح می کرد. نظر دیگر هم این است که شیوه های حزب توده، خود، مؤید این

۱. شپرد - سفیر وقت انگلیس در ایران.

۲. روزنامه نیروی سوم، ۲ خرداد ۱۳۳۲.

خطر بوده است، خیلی ها هم مثل تیپ بازرگان از ترس حزب توده یا شوروی، در دامان آمریکا و انگلیس می افتند نظر خود شما در مورد این خطر چیست؟

ج: این افسانه را انگلیسی ها مطرح می کردند و آمریکایی ها هم با همین افسانه خطر کمونیسم، دیگران را می ترساندند. رادیوی انگلستان، پس از تظاهرات ۳۰ تیر گفته است که: «این نیروی عظیم، هر لحظه که بخواهد می تواند قدرت را به دست بگیرد.» در این باره اسناد زیادی وجود دارد که برخی از آنها، بسیار معتبر هستند. به عنوان مثال:

۱- فواد روحانی در کتاب خود، زندگی مصدق در متن نهضت ملی ایران، صفحات ۴۱۸ تا ۴۲۰ می نویسد:

«تردیدی نیست که موفقیت دولت انگلیس در جلب موافقت دولت آمریکا، با برانداختن دکتر مصدق، مدیون تلقین این فکر به ذهن آمریکائی ها بود که اگر او برکنار نشود، ایران، طعمه کمونیسم خواهد شد.»

۲- ریچارد کاتم، نویسنده کتاب ناسیونالیسم در ایران که در فیلم «پایان امپراتوری» هم بازی کرد، نظر خود را چنین بیان می کند:

احساس من، در آن موقع این بود و هنوز هم، همین است که انگلیسی ها می دانستند که آمریکایی ها تا چه حد در موضوع کمونیسم، دچار پارانوئا (بیماری روانی) هستند. آن روزها زمانی بود که سناتور مک کارتی، کمیته فعالیتهای ضد آمریکایی را زیر نظر داشت. انگلیسی ها، به عمد، از حالات روحی آمریکائی ها استفاده کردند تا ما را به کودتا آلوده کنند...

وودهاوس، سر جاسوس انگلستان در ایران و طراح نقشه براندازی

دکتر مصدّق، در خاطراتش چنین می نویسد:

این یک نمونه از طرز تفکر پوچ ولی زیرک نمای مخصوص آمریکایی ها بود که هنوز تصوّر می کردند می توان مصدّق را نگه داشت و اداره کرد.

آنها از عواقب سقوط او می ترسیدند. من اواسط نوامبر ۱۹۵۲ (اواخر آبان ۱۳۳۲) وارد واشنگتن شدم. در آن موقع، متصدیان سازمان سیا، پیش بینی می کردند با به قدرت رسیدن حزب جمهوریخواه، وضع سازمان آنها بهتر خواهد شد، به همین جهت، به اظهاراتم با دقت گوش فرامی دادند.

من نمی خواستم متهم شوم که قصد دارم آمریکائی ها را وسیله بیرون کشیدن بلوط از آتش قرار دهم. و بنابراین تصمیم گرفتم به جای اینکه بگویم قصدم باز گرداندن تسلط بر نفت است، بر روی خطر کمونیسم در ایران، تکیه کنم. استدلالم این بود که اگر حتی مسئله نفت به وسیله مذاکره با مصدّق، حلّ می شد (که امکانش بعید بود) باز هم مصدّق، نمی توانست در برابر یک کودتای حزب توده و با حمایت شوروی، مقاومت کند. بنابراین لازم بود که او برکنار شود.

من برای این منظور، نقشه ای همراه داشتم که محصول مذاکره با همه کارشناسان مورد اعتماد امور سیاست ایران در لندن بود...^۱

از دست اندرکاران سیاست در آن دوره هم، کسانی هستند که همین افسانه را تکرار کرده اند. نمونه روشن آن، نوشته سرهنگ غلامرضا نجاتی است. او در مقاله ای که در روزنامه «ایران فردا» با عنوان کودتای ۲۸ مرداد ۳۲، آیا پیروزی کودتا اجتناب ناپذیر بود؟ بحث مفصّلی مطرح

۱. مدرک: «وودهاوس»: «عملیات چکمه» ص ۵۴-۵۵.

می‌کند و در پایان، چنین نتیجه می‌گیرد که:

«... بحث، پیرامون این موضوع که آیا دستگاه رهبری نهضت، می‌توانست طوری عمل کند که از اتحاد دولتهای انگلیس و آمریکا درباره ایران و نیز از تحریم نفت ملی شده ایران از سوی کارتلها و تراستهای نفتی، جلوگیری کند، در چهارچوب این مقاله نمی‌گنجد، با این حال، نتیجه بررسی و جمع بندی ما، حاکی از این است که دو عامل اساسی، یعنی عملکرد دستگاه رهبری نهضت و جبهه ملی و همچنین اخلاک‌گرایی برنامه ریزی شده حزب توده ایران که عبارت از ایجاد آشوب و ناامنی و نگران ساختن مردم بود و در راستای اهداف تبلیغاتی لندن و واشنگتن برای سقوط دولت مصدق و شکست نهضت ملی مردم صورت می‌گرفت، در شکست نهضت، نقش تعیین کننده ای داشت ...»

این نوشته سرهنگ نجاتی، گرچه نقل قول کریمت روزولت است اما تأیید آن توسط نجاتی، حیرت آور است، آنهم کسی که خود، مترجم جزوه بسیار افشاگرانه مارک گازیو روسکی است که در آن، جریان غارتگری‌های مأمورین کیم روزولت، در روز ۲۶ و ۲۷ مرداد را شرح داده است.

گازیو روسکی نوشته است: «تدارکات ۸ گانه آمریکا در ایران، بر علیه شوروی و حزب توده، در سال ۱۹۴۸ یعنی از سال ۱۳۲۷، آغاز می‌شود. که یکی از مهم ترین آنها، اجرای یک سلسله عملیات با رمز «به دامن» بوده که از سال ۱۳۲۷ آغاز شده و هدف اصلی آن هم مقابله با نفوذ شوروی و حزب توده در ایران بوده است. که این عملیات به سرپرستی واسیلی و گیزون انجام می‌شده و ظاهراً، یک میلیون دلار هم، بودجه داشته‌اند. این شبکه، مقالات و کاریکاتورهای ضد کمونیستی تهیه

کرده و در اختیار جراید و روزنامه‌های ایران می‌گذاشتند، چاپ و پخش کتب ضدکمونیستها و حزب توده، و شایعه‌پراکنی علیه آنها هم از جمله دیگر اقدامات آنها بود.

بخش عملیات سیاسی آنها، حمله مستقیم به هواداران و وابستگان شوروی در ایران بود. این عملیات که به آن «عملیات سیاه» می‌گفتند، اجیر کردن گروه‌ها و عواملی برای تشکیل گروه‌های مزدور خیابانی و برهم زدن تظاهرات توده‌ای‌ها بود. اینها، همچنین، به سازمانهای راست‌گرای ضدکمونیست مثل احزاب سومکا و پان ایرانیسم که پیوسته در خیابانها با گروه‌های توده‌ای زد و خورد می‌کردند، کمک‌های مالی می‌کردند.

جدای آنچه که گفته شد، از دیگر روشهای این شبکه، اعمال روشهای خشن و خلاف اصول اخلاق، و پرداخت پول به چهره‌های سرشناس مذهبی برای متهم ساختن حزب توده به ملحد بودن، ترتیب دادن حمله بر مساجد و شخصیت‌های مملکتی و خرابکاریهایی از این دست بود که همه را به اسم حزب توده و برای خراب کردن حزب توده، انجام می‌دادند، که این تلاشها با اقدامات دیگری که به وسیله اعضای سفارت آمریکا و سازمان سیا، با شیوه ملایمتر ولی آشکارا در جهت اهداف مشترك انجام می‌گرفت، تکمیل می‌شد.

س: در محافل اول انقلاب بحثی مطرح بود در این باره با دو تحلیل، یکی این که، این اتهام، ساخته و پرداخته سازمان‌هایی مثل «سیا» است، و تحلیل دیگر این بود که حزب توده خود به این توهم دامن می‌زد، شاید به خاطر نمایش قدرت، البته غارت نبود، من هم می‌دانم. اما حزب هم از این که گروه‌هایی مثل نهضت آزادی، جبهه ملی، سازمان مجاهدین

(منافقین) و جریان های راست، چنین القا می کردند که حکومت در دست کمونیست ها یا توده ای هاست. بدش نمی آمد.

ج: نه، این طور نبود. واقعیت این بود که ما به همه جواب می دادیم. اگر بدمان نمی آمد، سکوت می کردیم. ما به همه جواب می دادیم و می گفتیم که دروغ می گوئید. بگذارید توضیح بدهم، اصل ماجرا این است که در حوادث روزهای قبل از ۲۸ مرداد و حرکت حزب توده اصلاً مسأله غارت نبود. ماجرا را گازپو و روسکی هم توضیح می دهد که بلوا را چه کسانی ایجاد کردند. آنها که در تظاهرات، بلوا ایجاد کردند، نفوذی بودند. نمونه اش را خدمت شما عرض می کنم که گزارش آیت الله طالقانی و آیت الله منتظری است که با آیت الله بروجردی در آشنویه بودند. یک بخش از گزارش آقای طالقانی را در خاطراتم نوشته ام. بخش دیگری از آنرا که مربوط می شود به منزل آقای بهبهانی، نوشتنم ولی گزارش آیت الله منتظری، در مصاحبه با روزنامه اطلاعات^۱ چنین است:

«من یادم هست که مرحوم آیت الله بروجردی، قبل از ۲۸ مرداد، در آشنویه بودند، من هم بودم. آنجا یک مهره را فرستاده بودند که آمده بود و میتینگ می دادند به عنوان اینکه، ما کمونیست هستیم. عین همین کار را در قم هم کردند و برای اینکه آقای بروجردی را ناراحت کنند و بگویند حالا که مصدق دارد ایران را کمونیست می کند، پس چه بهتر که شاه را برگردانند، اینها، کمونیستهایی بودند که خود سفارت آمریکا و آقای لوثی هندرسون و دار و دسته اش، درست کرده بودند، بعضی وقتها امپریالیستها و از جمله آمریکا، چپ نماهایی به همین منظور درست می کنند.» در

۱. روزنامه اطلاعات، ۱۰ دی ماه ۱۳۵۸.

کتاب طالقانی و تاریخ از قول آیت الله طالقانی نوشته شده است: «در منزل آیت الله بهبهانی که از علمای درباری بود، تنی چند از نویسندگان نشسته بودند که به آنها «محرّر» می گفتند، عده دیگری هم نشسته بودند. زمان، قبل از ۲۸ مرداد بود. نویسندگان با جوهر قرمز، به امضای جعلی حزب توده ایران، برای ائمه جماعات ایران نامه هایی نوشته و به آدرس آنان پست می کردند. خلاصه محتوای نامه ها این بود که به زودی شما را با شالهای سرتان، بالای تیرهای چراغهای برق به دار خواهیم زد. آنها، این مطالب را در منزل آقا، می نوشتند و پُست می کردند. یکی از این «محررها» که با من، آشنایی داشت، بعد از ۲۸ مرداد به من گفت: آن قدر نشستیم و نوشتیم که تا مدتی بعد از ۲۸ مرداد، دستهایمان درد می کرد.»

گازیو و روسکی نوشته است که در همین روزها، از طرف سیا چه پولهایی به آقای بهبهانی داده شد. در این جریان، یک نقشه تمام عیار، از طرف امپریالیسم آمریکا، تدارک دیده شده بود. متتهی، متأسفانه آن روی سکه را نمی دیدیم که باید از این دریچه هم به مسأله نگاه کرد. بعضی چیزها را می دیدیم مثلاً چاقوکشان مظفر بقایی را می دیدیم که چماق و قمه داشتند. ولی به فکرمان نمی رسید که این کار آمریکائی هاست.

من از برهان و دیگران گله ای ندارم، چرا که آنها خودشان در جریان کارها، دخیل بودند، ولی از سرهنگ نجاتی واقعاً تعجب می کنم که چه طور در دام کریمت روزولت، افتاده است.

س: فکر نمی کنید امثال نجاتی، دید سیاسی و اطلاعاتی لازم را درباره عملکرد امپریالیسم ندارند و این موضعگیری ها از این امر ناشی شده است؟ البته حساب امثال نجاتی، با حساب حسین مکی جدا است. آنها تاریخ نویس هستند و دید لازم را در مورد شناخت سازمان های جاسوسی

ندارند.

ج: درست است، اینها واقعاً دید سیاسی نداشته‌اند، شیوه‌های سازمان‌های جاسوسی امپریالیستی، بسیار پیچیده است. و ۸ شاخه‌ای که گازیورووسکی، مطرح می‌کند، در عین اینکه با هم، کار می‌کردند هر کدام بودجه و سازمان مستقلی داشتند. وودهاوس هم، در نوشته‌های خود، اقداماتی را که در شهر تهران و میان ارتش‌ها، عشایر، سیاستمداران و روحانیون رخ می‌داد، شرح داده است، اما روزولت، حقّه‌بازی کرده و فقط دروغ نوشته است. او به خیلی از مسایل، از جمله تدارکات نظامی، اشاره‌ای نمی‌کند و مدعی می‌شود که این حرکات و اوباشگری در ۲۸ مرداد، قیام مردمی بوده است. اما بعدها تحقیقات دیگران، مسایل را آشکار کرده و روزولت هم از «سیا» کناره‌گیری کرد، و در مصاحبه‌هایی که محققان بی‌طرفی مانند مصطفی علم با او کردند، بخشی از حقایق را بازگو کرده است.

س: فکر نمی‌کنید، خود آمریکائی‌ها، در تاریخ‌نویسی که تحت عنوان «خاطرات»، یا «تحلیل سیاسی از تاریخ» مطرح می‌کنند، چاله‌هایی در برابر مورّخین قرار می‌دهند؟

ج: البته ما، تا مرز معینی می‌توانیم به آنها اعتماد کنیم. حتی آنجا که «سند» ارائه می‌دهند، باید دید، چند درصدش درست است؟ چون ما می‌دانیم که سیا و ایتلیجنت سرویس، بخش قابل توجهی از اسنادشان را منتشر نمی‌کنند. مثلاً من ندیدم که انگلیسی‌ها درباره کودتای سیدضیاءالدین و رضاخان، و نیز نقش خود در این ماجراها، سندی منتشر کرده باشند.

هنوز اسناد مربوط به انقلاب مشروطه یا دوران رضاخان، با وجود

گذشت چندین دهه از حوادث، منتشر نشده است. طبق گفته های خودشان، اسناد وزارت خارجه، هر ۳۰ سال یک بار منتشر می شود اما با این قانون و رویه بخشی از اسناد بایگانی سرّی انگلیس، همچنان در بایگانی می ماند و اصلاً منتشر نمی شود، و آنها که به قول معروف گندش درآمده و نمی شود آنرا منتشر نکرد، به بیرون درز می کند.

س: به نظر می رسد یک اشکال دیگر کار این باشد که کسانی که به اسناد وزارت خارجه انگلیس، استناد می کنند، مثل دکتر شیخ الاسلامی، نمی توانند تحلیل مناسبی از مجموعه اسناد ارائه بدهند یا اینکه به عمد، نمی خواهند که تحلیل درستی ارائه بدهند. به عنوان مثال مسئله تقی زاده را عرض می کنم. آنها به عمد، جریان تقی زاده را یک امر عادی جلوه می دهند تا او را تبرئه کنند. به همین دلیل است که گمان می کنم باید در مورد شیخ الاسلامی و مطالبش، دقت کرد، و فهمید، آنچه را که تهیه می کند چه ماهیتی دارد. از کجا که این فرد هم مثل اسماعیل رائین نباشد؟ اول باید دید خود اینها چه کاره اند!

ج: من، دکتر شیخ الاسلامی را نمی شناسم. فقط اخیراً، اسمش را شنیده ام و از نوشته های بابک امیر خسروی که از او، در مورد فرمانفرما و ناصرالدوله، نقل قول کرده، مطالبی خوانده ام، نه کتابی از او خوانده ام و نه تحقیقی از او دیده ام. شاید شما بیشتر اطلاع داشته باشید.

س: عرض کنم که این فرد، در طیف تقی زاده بود، در جشن های ۲۵۰۰ ساله شاه هم، در مرکز بررسی بوده و بیشتر هم دو دوزه بازی تاریخی، می کند. اخیراً بچه های کیهان،^۱ مطلبی نوشته بودند که: خود انگلیسی ها، داد می زنند که رضاخان را ما در کار آوردیم. چه طور این آقا

می گوید، سندی در این رابطه ندیده است؟ ... و بعد خودش در مقدمه جلد ۲ کتاب احمدشاه می نویسد: تا به حال، من چنین اسنادی ندیده و نشنیده بودم، لذا اگر این اسناد درست باشد، باید در نقطه نظرهای خودم تجدیدنظر کنم!

ج: حالا که گندش درآمده، می خواهد آبروی خودش را نگه دارد. خوب، یک مسئله، این است، نکته دیگر آنکه برخی از اسناد، صحت و سقم روشنی ندارند. چرا که فتوکپی تایپ شده سند، ارائه می شود و اصل گزارش و سند، نشان داده نمی شود. همانطور که گفتم، درباره تاریخ، بایستی تمام جوانب را دید و از کل به جزء آمد. مثلاً شما به همین جریان ۲۸ مرداد نگاه کنید. آیزنهاور، رئیس جمهوری آمریکا، تلویحاً می گوید که از همه امکانات خود، برای نگهداشتن منابع گران بهای آسیا مصدق را سرنگون خواهیم کرد. خواهیم کرد. گفته صریح او چنین است: «مصاحبه مطبوعاتی آیزنهاور رئیس جمهور آمریکا منابع خام آسیا از جمله هندوچین و اندونزی و بیرمانی و غیره برای حفظ دنیای آزاد ضرورت دارد و ایران از این لحاظ با سایر کشورهای آسیا در یک ردیف و دارای همان وضعیت می باشد. ما گمان می کنیم و امروز صبح در روزنامه خوانده اید که مصدق توانست بر پارلمان فائق آید و خود را از آن خلاص کند. البته مصدق در این اقدام از حزب کمونیست ایران استفاده برد تمام اوضاع آن صفحات برای امریکا شوم و نحس است زیرا اگر این نقاط را از دست دهد چگونه می تواند امپراطوری بزرگ اندونزی را نگاه دارد؟ در این صورت ملاحظه می کنید که این راه در جایی باید مسدود گردد و آنرا زود باید مسدود کرد و ما مصمم به این کار هستیم.»

روزنامه های اطلاعات، کیهان، باختر امروز ۱۵ مرداد ۱۳۳۲.

لذا باید تمام اطلاعاتی را که دربارهٔ رویدادها، وجود دارد جمع کرد و بعد دید که عامل عمده و تعیین کننده، کدام است. تنها در آن صورت است که در چنین چاله‌هایی که غرب، بر سر راه می‌گذارد، نخواهیم افتاد.

از بقایی و ملکی و امثال آنها انتظاری نیست، اما امثال نجاتی، چرا باید در این چاله‌ها بیفتند؟

س: امروز با یکی از اعضای جبهه ملی بحثی داشتم، مطلبی را مطرح کرد که هم خنده‌ام گرفت و هم در عین حال، افسوس خوردم. او می‌گفت: چرا شما مرتب مرگ بر آمریکا می‌گوئید! اشتباه شما این بود که دشمن را گم کردید، شما بایستی انگلیس را می‌کوبیدید. خطایان این بود که آمریکا را کوبیدید.

حتی در رابطه با ماجرای کودتای سال ۳۲، خیلی جدی مطرح می‌کرد که در آن جریان، آمریکا، مسئله‌ای نساخته است و همه چیز زیر سر انگلیسی‌ها بود. حالا به فرض که آدم صادقی باشد، گرچه خیلی خوش بین نیستم، با این تفکر موجود، فکر نمی‌کنید تاریخ نویسان ما هم چنین تفکری داشته باشند؟ بخصوص پیرمردها که همیشه با این تصور خو گرفته‌اند؟

ج: این مسئله انگلیس و ایران، خیلی پرسابقه است. چرا که تا ۲۸ مرداد، آمریکا هیچ اثر استعماری در ایران نداشت و به عکس، همه فکر می‌کردند کشوری است که اصلاً مستعمره‌ای ندارد. که نتیجه تبلیغات خود آمریکایی‌ها بود. پیرمردهایی که می‌نشستند و درباره سیاست صحبت می‌کردند چیزی جز انگلیس نمی‌دیدند. حتی استالین را هم نوکر انگلیس می‌دانستند و می‌گفتند: این بابا خودش عامل انگلیسی‌هاست و

انگلیسی ها او را سرکار آورده اند ... اصلاً همه چیز را از جانب انگلستان می دیدند. برای این که در تمام عمر، فقط سلطه انگلستان و سابقه استعماری و دخالت های او را دیده بودند. این تفکر، به نسل های بعد هم رسوخ کرد.

کسی که شما با او مشورت می کردید، چه سنی داشت؟
- ۷۰ ساله بود.

- خوب، این آقا از اول بچگی، از انگلیس، شنیده، در دوران مصدق هم دخالت انگلیسی ها و شرکت نفت انگلیس را دیده، رضاخان را هم انگلیسی ها آورده بودند. برای چنین کسی، شکست امپراتوری انگلستان، از نفس افتادن آن قدرت و تغییر سیاست جهانی و نقش تعیین کننده آمریکا، غیر قابل هضم است. او نمی تواند بفهمد که امروز، سیاست آمریکا، تعیین کننده شده است.

درست است که اسرائیل را، انگلیسی ها در کشور فلسطین به وجود آوردند، اما بعد، آمریکایی ها جای انگلیس را گرفتند. حالا دیگر انگلستان نقشی در اسرائیل ندارد و نمی تواند تأثیر مهمی داشته باشد. این اتفاق، تنها در اسرائیل نیفتاده است. در همه نقاط جهان آمریکا، جای انگلیس را گرفته است. نه فقط انگلیس، بلکه، جای همه استعمارگران را گرفته است.

اندونزی زمانی، مستعمره هلند بود، عربستان، بخشی از امپراتوری عثمانی بود و بعد، انگلیسی ها جای عثمانی را گرفتند، اما بعد از جنگ دوم، گام به گام، آمریکایی ها، جای انگلیس را گرفتند.

ما، امروز، شاهد این هستیم که آمریکا، ژاپن را با همه قدرت اقتصادی اش، تحت سلطه قرار داده است. آلمان، بزرگترین قدرت